

مطبوعات آمریکا و ایران 
فصلنامه مطالعات ناربغی

مطبوعات آمریکا و ایران

○ ترجمه و تنظیم: علی فتحعلی آشتیانی

۲۳۵

اشاره:

انقلاب اسلامی ایران پدیده اعجاب‌انگیز قرن بیستم است. موجی که این خیزش عظیم مردمی در سال ۱۳۵۷ در دنیا به راه انداخت چنان غافلگیرانه بود که بسیاری از قواعد سیاسی حاکم بر روابط بین‌الملل را دستخوش تغییر کرد و تصویری را که مطبوعات و رسانه‌های غرب بویژه آمریکا از ایران در اذهان ملت‌هایشان ساخته بودند فروریخت. در ادبیات سیاسی آنها پدیده انقلاب اسلامی در کشوری که از آن همواره به متحد مطیع و سر‌به‌زیر و جزیره ثبات یاد می‌کردند با هیچ کلمه‌ای الا «فاجعه» قابل توصیف نبود.

اهمیت ایران در خاورمیانه و بویژه در خلیج فارس به اندازه‌ای است که نادیده گرفتنش، معادلات منطقه را به هم خواهد ریخت. غرب به رهبری آمریکا بعد از وقوع انقلاب اسلامی همواره در تلاش برای حذف و منزوی کردن ایران برآمده است، اما سیر حوادث و تحولات جهانی و منطقه خاورمیانه، خلاف تحرکات آنان را به اثبات رسانده است.

چگونه شد که آمریکا به رغم ۲۵ سال روابط همه‌جانبه گرم و مستحکم با ایران از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۸ ناگهان در چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای به دشمن خونی ایران تبدیل شد؟ فراموش نکنیم که ایران مناسبات ویژه‌ای با آمریکا داشت و در کنار آن، امتیازاتی به مراتب بیشتر از آنچه که سایر دولتهای سرسپرده آمریکا بهره‌مند بودند، به دست آورده بود. سیاست‌گذاران و

استراتژیست‌های آمریکا به جایگاه و اهمیت راهبردی ایران در سیاست خارجی کشور خود اذعان دارند. نقش و عظمت ایران به اندازه‌ای است که آموس پرلمتر، سردبیر مجله مطالعات استراتژیک، اعتراف کرده است:

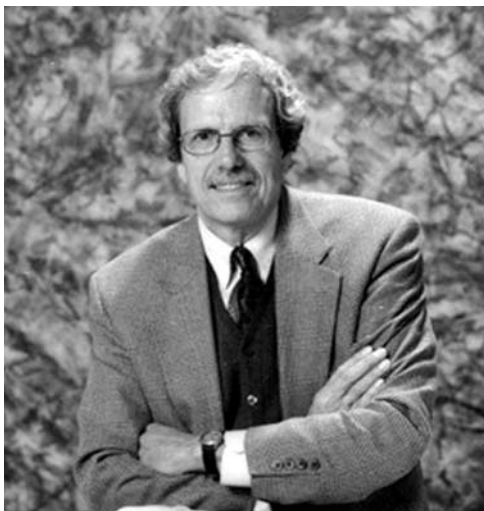
ایران، صرف نظر از حاکم‌شاه - شاه‌شاه یا خمینی یا جانشین او - همواره در خلیج فارس قدرتی تعیین‌کننده و تأثیرگذار بوده، هست و خواهد بود.

با عنایت به این جایگاه و منزلت حساس ایران در عرصه سیاسی جهان، پروفیسور منصور فرهنگ و پروفیسور ویلیام دورمن درباره نحوه بازتاب وقایع ایران در مطبوعات آمریکا از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۸ و کیفیت معرفی این کشور به افکار عمومی آمریکا مطالعات مبسوطی به عمل آورده‌اند.

کتاب ایران، مطبوعات آمریکا و سیاست خارجی، حاصل تلاش تحقیقی آن دو از مطالعه مقالات و اخبار درج شده درباره ایران طی سالهای یاد شده در نشریات معتبر آمریکا است. معروف‌ترین منابع تحقیقی و مطالعاتی آنها عبارت‌اند از نشریات نیویورک تایمز، تایم، کریستین ساینس مانیاتور، نیوزویک، واشنگتن پست، وال استریت ژورنال، لس آنجلس تایمز، بیزنس ویک، شیکاگو تریبون، لایف، ریدرز دایجست، و چند نشریه دیگر که در زمره پرتیراژترین و معتبرترین نشریات این کشورند. کتاب مذکور در سال ۱۹۸۷ توسط انتشارات دانشگاه کالیفرنیا به چاپ رسیده است. گفتنی است این کتاب در سالی منتشر شده است که فضای جنگ سرد همچنان بر روابط شرق و غرب حکمفرما بوده است و اتحاد شوروی همچنان به عنوان یکی از دو ابرقدرت جهان عرض اندام می‌کرده است، و تا خاتمه جنگ ایران و عراق نیز یک سال مانده است.

منصور فرهنگ، پروفیسور رشته علوم سیاسی در کالج بنینگتون است و مطالب متعددی درباره ایران، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی آمریکا نوشته است. در ابتدای انقلاب به عنوان سفیر ایران در سازمان ملل معرفی شد. به زعم خودش پس از آنکه آیت‌الله خمینی توصیه کمیسیون تحقیق سازمان ملل درباره آزادی گروگانهای آمریکایی را نپذیرفت، وی مجبور به استعفا شد. منصور فرهنگ در اوایل جنگ ایران و عراق از طرف بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت ایران، مأمور مذاکره با هیئتهای صلح بین‌المللی برای فیصله دادن به منازعات بود.

ویلیام دورمن، استاد رشته روزنامه‌نگاری در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در شهر ساکرامنتو است. او از اعضای پیوسته «مرکز جنگ، صلح و رسانه‌های خبری» دانشگاه نیویورک و از اعضای وابسته برنامه آدلای ای. استیونسون در مورد سیاست هسته‌ای در دانشگاه کالیفرنیا در شهر سانتاکروز است. او از کسانی است که به طور منظم برای نشریات و مجلات پژوهشی



ویلیام دورمن

امریکا و سایر کشورها راجع به مسائل و قضایای خارجی و عملکرد مطبوعات قلم می‌زند.

نویسندگان کتاب با بررسی، دسته‌بندی و تحلیل محتوایی مطالب و جمع‌بندی آنها در پی پاسخ دادن به چند سوال بوده‌اند که عمده‌ترینشان به قرار ذیل است:

● آیا مطبوعات آمریکا وقایع و حوادث ایران در دوران رژیم پهلوی را با رعایت اصول دموکراتیک و نگاه انتقادی به سیاست خارجی آمریکا منعکس می‌کردند؟

● آیا روزنامه‌نگاران امریکایی در قضاوت‌هایشان اصل بی‌طرفی و استقلال را رعایت می‌کردند؟

● مطبوعات چه نقشی در تنظیم یا اصلاح سیاست خارجی کشورها ایفا می‌کنند؟

کتاب ایران، مطبوعات آمریکا و سیاست خارجی در هشت فصل با عناوین ذیل منتشر شده است:

- ۱- ایران، مطبوعات و سیاست خارجی
- ۲- مصدق و مطبوعات آمریکا: ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳
- ۳- تحکیم قدرت: ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲
- ۴- مدرنیزاسیون، افسانه و رسانه‌ها: ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳
- ۵- توهّمات روزافزون: ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳
- ۶- امپراتوری جدید ایران: ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷
- ۷- مطبوعات و انقلاب ۱۹۷۸: غرب رویاروی شرق



منصور فرهنگ

۸- روزنامه نگاری به مثابه سرمایه داری

۹- روزنامه نگاری دنباله‌رو

درونی‌نامه اصلی کتاب، تأکید روزنامه‌های آمریکا بر القای این نکته بوده است که مخالفان سیاسی شاه بویژه در جریان‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی ایران مرتجعینی کوردل و بی‌بصیرت بوده‌اند. مطبوعات آمریکا همواره به مردم این کشور چنین القا می‌کردند که ایرانیان فاقد توانایی و شایستگی‌های لازم برای تعیین سرنوشت خود بوده، بینش و درک سیاسی عمیقی ندارند و پس از هر سخن آرمانخواهانه‌ای تحت تأثیر تعصبات کور و افراطی‌گری مذهبی و خواسته‌های مادی دست به اعتراض زده‌اند. مطبوعات آمریکا در فعالیت‌های حرفه‌ای خود نه تنها موضع مستقلی نداشته و همواره تابع خط و خطوط سیاستمداران آمریکا بوده‌اند، بلکه احساسات نژادپرستانه و خودبرت‌انگاران را در جهان بینی و نگرش‌های خود به قضایای سایر کشورها لحاظ کرده‌اند. از این رو بازتاب اخبار و گزارش‌های مربوط به ایران در مجلات و روزنامه‌هایشان دنباله‌رو نظریات مردان سیاست خارجی کشورشان بوده است.

ملاک بررسی منتقدانه مطبوعات آمریکا توسط فرهنگ و دور من صرفاً ملهم از این سؤال ساده است که مطبوعات این کشور در سالهایی که روابط حسنه ایران و آمریکا برقرار بود آیا هر آنچه را که در مورد ایران ارزش خبری و مطبوعاتی و ارائه به افکار عمومی آمریکا داشت به نحوی معقول و منطقی منتقل می‌کردند؟

نتیجه تحقیقات این دو نویسنده ثابت کرده که قضیه کاملاً برعکس و هدفدار صورت می‌گرفته است. چگونگی است که کوچک‌ترین و ضعیف‌ترین ندای مخالف در شوروی و کشورهای بلوک شرق از زیر ذره بین رسانه‌های غرب نمی‌گریخته و از کاه، کوهی می‌ساختند اما فریاد اعتراض مخالفان سیاسی شاه و اصولاً انتقادات مشروع و بحق مردم ایران از رژیم شاه مورد بی‌اعتنایی عمدی یا سهوی اهالی مطبوعات قرار گرفته اعتراضات آنان را برخاسته از انگیزه‌های ارتجاعی و ضد مدرن معرفی می‌کردند؟ بنابراین نباید تعجب کرد که شخصی مانند کارل تی. روان، ستون‌نویس نشریه واشنگتن استار، با آغاز اعتراضات و راه‌پیمایی‌های گسترده مردم ایران در سال ۱۳۵۷ به خود اجازه می‌دهد طی تفسیری پیش‌گویانه از نتیجه انقلاب، دیدگاهش را چنین بیان کند:

در ورای شادمانی گسترده مردم ایران از خروج شاه و در واقع شکست او، احساسی وهم‌انگیز و ترسناک بر انسان مستولی می‌گردد... شاه اگرچه مستکبر و بی‌رحم بود اما از قدرتش به‌انحای گوناگون - تعلیم و تربیت مردم، اعطای آزادی به زنان، تبدیل ایران به یک قدرت اقتصادی و نظامی [!] - برای عمران و آبادانی ایران استفاده می‌کرد اما حاصل کار خمینی تاکنون چیزی جز

ویرانی نبوده است.

نویسندگان کتاب به طور اختصاصی، تمام مطالبی که از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۸ در نشریه نیویورک تایمز درباره ایران منتشر شده (در بیش از ۱۶۰۰ مورد) بررسی، دسته بندی و ارزیابی کرده اند. گفتنی است که به ادعای آنان نیویورک تایمز در صدر پرخواننده ترین و تأثیرگذارترین روزنامه های امریکا است.

تکرار پدیده هایی شبیه انقلاب ایران در هر جای دنیا و به خصوص جهان سوم، مردود و نامحتمل نیست و به لحاظ اشتباهات فاحش سیاستگذاران و مطبوعات امریکا در نحوه تعامل و برخورد با ایران از گذشته تاکنون، مطالعه این کتاب به دانشجویان و صاحب نظران همه کشورها اکیداً توصیه شده است.

خطوط کلی مطالب عنوان شده در هر یک از فصول کتاب بدین شرح است:

ایران، مطبوعات و سیاست خارجی

پیش از ورود به بررسی مکانیزم مطبوعات امریکا در معرفی رویدادهای ایران و رژیم شاه به مردم آن کشور، لازم است بدین نکته اشاره کنیم که غریبان بویژه ملت امریکا اصولاً از وضعیت اجتماعی و تحولات سیاسی سایر کشورها اطلاعات کافی و وافی ندارند. دلیل این امر منبعث از نظام حاکم بر آنهاست که دانش و روشنگری سیاسی بویژه توزیع اطلاعات مفید درباره اوضاع جهان را از آنها دریغ نموده فضای اجتماعی را معطوف به خواسته های مادی و رفع نیازهای حیوانی کرده است. دانش و اطلاعات سیاسی در انحصار سیاستمداران و محافل آکادمیک است. امریکاییها تا پیش از انقلاب ایران حتی خاورمیانه را به درستی نمی شناختند و تنها بعد از سرنگونی شاه، التهابات گروگانگیری سفارتشان در تهران، جنگ ایران و عراق و ماجرای مک فارلین توجه شان، البته از پشت لنز رسانه های امریکا به این منطقه جلب شد.

برخلاف بی علاقه ای امریکاییها به سیاست خارجی و اوضاع جهان، نسبت به اوضاع داخلی کشورشان بسیار حساس و باریک نگرند. شاید تحت تأثیر همین فضا باشد که شمار منابع و آثار تحقیقی و آکادمیک درباره امور داخلی کشور و تأثیر رسانه ها بر سیاست داخلی به مراتب بیشتر از آثار مربوط به سیاست خارجی است. جمله خنده داری در میان امریکاییها بر سر زبانهاست که:

امریکاییها مطالبی را که در روزنامه ها می خوانند باور نمی کنند. اما در مقام عمل تابع همان دروغ ها می شوند.

والتر لپین معتقد است سیاستمداران امریکایی مطابق نظریه ای موسوم به «نظریه محدودیت

ذاتی» معتقدند ذات افکار عمومی و مطبوعات تحمیل کننده محدودیتهایی بر آنهاست که دست و پایشان را می بندد؛ پس چه لزومی دارد که آن دورا جدی گرفت؟ خبر و حقیقت از نظر آنان دو عنصر کاملاً متمایز از هم هستند. نقش خبر در روایت یک واقعه یا رویداد معنا می یابد و نقش حقیقت در برملاسازی زوایای پنهان آن خبر. از یک سو مردم در چارچوب قابلهای از پیش ساخته ذهنی فکر می کنند و عکس العملهایشان تحت تأثیر تبلیغات و پیشداوری است. از سوی دیگر، مطبوعات حتی در بهترین شرایط حاکم، باز هم در ایفای نقش خود در قید محدودیتهای ذاتی هستند و در واقع کارشان شبیه نقش نورافکن در روشن کردن فضایی تاریک است. هر طرف که بچرخد نتوانسته است تنها قسمت کوچکی را روشن کند و برای آشکار کردن کلیت تاریکی دائماً باید از یک طرف به طرف دیگر بلغزد. والتر لیپمن این گفته ها را در نشریه Public Opinion درج کرد. او نتیجه کلامش را در این جمله خلاصه می کند که به حکم مصلحت باید کار سیاست را به سیاستگذاران و دولتمردان سپرد. رونالد استیل در مقام تشریح و توجیه نظریات لیپمن چنین افزوده است:

بر فرض که مطبوعات بتوانند تصویر دقیق و روایت روشنی از وقایع جهان بدهند؛ عموم مردم برای فهم و هضم سیلی از اطلاعات که به سویشان می تازد نه وقت کافی دارند و نه توانایی آن را. در این نوع دموکراسی، تصویر روشنگرانه برای جامعه ای که اعضایش با بخش کوچکی از حقیقت جهان در تماس اند، مخدوش، نارسا و غیرقابل درک است.

وظیفه رسانه های امریکا تزریق دانش سیاسی به مردم نیست. آنها اطلاعات را به اندازه و به شکلی منتشر می کنند که صرفاً نمایی کلی از آنها در ذهن مردم نقش ببندد. رابرت پارک، از جامعه شناسان امریکایی نیز در تبیین مفهوم مذکور گفته است:

آشنایی با یک موضوع فرقی اساسی با دانش محیط بر آن موضوع دارد. بازی دادن کسانی که صرفاً برداشتی کلی از یک موضوع دارند آسان تر از بازی دادن مطلعین و عالمان به همان موضوع است. با طلوع عصر رسانه ها دوران غلبه تصویر بر محتوا و ماهیت آغاز شد. اقلان افکار از صحنه بیرون رفت و دستکاری افکار به جایش نشست. با این تکنیک می توان به مردم دروغ گفت و ترغیبشان کرد تا همراه و هم صدا با یک سیاست نامطلوب وارد صحنه شوند.

البته تصور نشود که افکار عمومی در امریکا هیچ بهایی ندارد. اتفاقاً وقتی وارد عرصه سیاست داخلی می شویم اهمیتی مضاعف می یابد. رئیس جمهور امریکا در تصمیم گیری و اجرای تدابیر سیاست خارجی آزادی عمل و قدرت مانور زیادی دارد و مردم نیز اغلب رأی او و ارکان دولتش را در مواجهه با مسائل خارجی می پذیرند. اما همین رئیس جمهور برای پیاده کردن برنامه های داخلی و ارائه تصویری قدرتمند از خود به مردم امریکا، باید با گروه های فشار،

احزاب رقیب، قوه قضایی و سایر موانع کلنجرار برود. جلب افکار عمومی نسبت به تواناییهای رئیس جمهور هنگامی که تنور رقابتهای انتخاباتی داغ است اولویت صددرصد نامزدها و شخص رئیس جمهور می شود.

کنگره آمریکا با کاخ سفید در تحقق اهداف سرمایه داری آزاد، همسو و هم جهت است و تنها زمانی در سیاستگذاریهای دولت مداخله می کند که مسئله ای حاد و حساس پیش آمده باشد. رئیس جمهور آمریکا در مواجهه با مسائل سیاست خارجی، برای مردمش حکم قهرمانی را دارد که مردم واکنش او را در برابر رویدادهای خارجی بدان گونه مشاهده کرده اند که مطبوعات نمایش داده اند و در مورد تواناییها و کارآمدی سیاستهایش قضاوت می کنند. جردن، مشاور ارشد سیاسی کارتر در بحران گروگانهای سفارت آمریکا در ایران به یکی از میانجیهای فرانسوی گفته بود:

پرزیدنت کارتر باید بتواند اقدامات ما را برای مردم آمریکا توضیح داده از آن دفاع کند. خمینی که مجبور نیست برای انتخاب مجدد خود تقلا کند.

پروفسور لارنس رادوی دیدگاه عمومی درباره برخورد رئیس جمهور با سیاست خارجی در سال انتخابات ریاست جمهوری را عاملی تعیین کننده و سرنوشت ساز می داند. او معتقد است موج جنون آمیز رقابتهای انتخاباتی، توجه مردم را، هر چند موقت، به سیاست خارجی افزایش می دهد. التهابات و هیجانات ناشی از تبلیغات و جلب آرای عمومی، فضایی را بر جامعه حاکم می کند که مردم سستی و ضعف رئیس جمهور را در واکنش به رویدادهای خارجی نمی بخشند. آنان در این سال پر تب و تاب به شدت به شعارهای ناسیونالیستی پاسخ مثبت می دهند. پیروزی ریگان بر کارتر را در بستر همین منطق باید تفسیر کرد.

در مجموع، سیاستمداران خواستار انفعال افکار عمومی در برابر سیاست خارجی دولت بوده حاضر باشند هزینه های انسانی و مادی آن را پردازند. حمایت فعالانه و پرشور لازم نیست.

مرز اهمیت رسانه ها و روزنامه نگاران برای سیاستگذاران تا جایی است که در تحلیلها و گزارشهای خود آنچه را که نخبگان به خورد مردم می دهند تأیید کرده در ذهن مردم حک کنند. چنانچه رسانه ها و مطبوعات در تحلیلها و قضاوتهایشان استقلال رأی داشته باشند به یکی از ارکان تنظیم کننده و اصلاحگر سیاستهای خارجی در سطوح رسمی و غیررسمی تبدیل می شوند. اگر آنها اطلاعاتشان را از خارج از تشکیلات و نظام رسمی گردآوری کنند آنگاه می توانند سیاستهای غلط و پرهزینه را تعدیل نمایند. در آمریکا چنین چیزی نیست. هرگاه یک بازوی اطلاع رسانی مستقل در کار نباشد سیاست در بیشتر سطوح خود تک بعدی و یک طرفه

طراحی و نتیجه‌اش حوادث غیرقابل پیش‌بینی و حیرت‌انگیزی مانند انقلاب اسلامی ایران می‌شود.

مطبوعات آمریکا ۲۵ سال - زمان حکمرانی شاه - به مردم می‌گفتند که در ایران حکومتی مترقی و متحد درجه اول آمریکا مستقر است و مردم ایران نیز از این وضع راضی‌اند. از طرفی اطلاعات غلطی که در مورد ایران به افکار عمومی آمریکا تزریق می‌شد به حدی بود که زدودن آنها از ذهن ملت آمریکا به این زودیها ممکن نیست.

مطبوعات آمریکا پنج دوره مهم از وقایع ایران را به شرح زیر پوشش داده‌اند:

۱- از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ که آمریکا با سرنگونی مصدق، نفوذ در انتخاب نخست‌وزیر و کمک به ابقای رژیم پهلوی، دخالتش در ایران را شروع کرد.

۲- از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ که شاه قدرتش را تثبیت و پایه‌های حکومتی پلیسی را بنا نهاد و از انتقاد مطبوعات آمریکا در امان بود.

۳- از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ که برنامه مدرنیزاسیون شاه مورد تعریف و تمجید مطبوعات آمریکا قرار می‌گرفت.

۴- از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ که افزایش درآمدهای نفتی ایران انتقاد مطبوعات آمریکا از شاه را به دنبال داشت.

۵- انقلاب ایران در سال ۱۹۷۸.

در قسمتهای بعد به این پنج دوره می‌پردازیم.

مصدق و مطبوعات آمریکا: ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳

ایران با وجود اعلام بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم به اشغال قوای متفقین درآمد و از این بابت آسیبهای فراوانی را متحمل شد. مدتی بعد از پایان جنگ، نیروهای متفقین از ایران خارج شدند اما استعمار پیر بر صنعت نفت کشور چنگ انداخت و درآمدهای سرشارش را به جیب خود سرازیر کرد. آمریکا با اعزام نیروهای تازه نفس و تجهیزات جنگی کمک کرد تا معادله منازعات به نفع متفقین رقم بخورد؛ چرا که برای خود در دنیا نقش جدیدی تعریف کرده بود. سیاستمداران آمریکایی در اندیشه اشغال جایگاه استعماری استثمارگران سابق، در پشت نقاب فریبنده منجی، حامی و دوست سایر ملتها، لشکرهای نظامی، فرهنگی، اقتصادی و تجاری خود را روانه دیگر نقاط دنیا بویژه مناطق برخوردار از انرژی می‌کردند. به یقین نفت خلیج فارس به عنوان مایحتاج اساسی راه‌اندازی صنایع آمریکا در مقوله خواسته‌های حریصانه آنها می‌گنجید. در ظاهر ایالات متحده آمریکا و انگلستان مانند یک روح در دو کالبد هستند و

سیاستها و دسیسه‌هایشان برای دنیا از یک چشمه آب می‌خورد، ولی این هم‌نوابی مانع از رقابت آنها برای کسب منافع بیشتر با یکدیگر نشده است. چنگ اندازی بر نفت ایران یکی از میدانهای رقابت این دو کشور بود.

نشستن بر سر خوان نفت ایران برای آمریکا در صورتی میسر می‌شد که طی تدابیر موزیانه‌ای، انگلیس را از صحنه خارج کند و با تظاهر به چهره یک منجی بتواند اعتماد ایرانیان را برای اعطای امتیازات به خود جلب نماید.

هدف آمریکا به سهولت تحقق پذیر نبود زیرا جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق با هرگونه دخالت اجانب در ایران سر ستیز داشت. این جبهه از ائتلاف گروههای لیبرال چپی، رهبران مترقی مذهبی و یا ضد امپریالیستی تشکیل شده و محبوب قلوب ایرانیان بود. قطع ید اجانب از دخالت در ایران، شعار مشترک همه شخصیتها و گروههای مختلف عضو این جبهه بود. مصدق نماد وحدت طیفهای فکری ضدونقیض جبهه ملی محسوب می‌شد و عوامل و ارکان پراکنده آن حول محور او به هم نزدیک می‌شدند.

در این جبهه دو هدف اساسی ترسیم شده بود:

۱- ملی کردن نفت که عملاً پیش از نخست وزیری مصدق صورت واقعیت یافت.

۲- برگزاری انتخابات آزاد سراسری.

جبهه ملی به رهبری مصدق توانست با کسب آرای بالایی در انتخابات ۱۹۵۰ کرسیهای مجلس را تصاحب کند. شعار آنان ملی شدن صنعت نفت بود که قدرت مانور بی نظیری به آنان می‌داد تا بدانجا که در بهار سال ۱۹۵۰ رأی به ملی شدن نفت دادند و شخص مصدق نیز چندی بعد بر مسند نخست وزیری تکیه زد.

امریکا در تکاپوی گسترش و تعمیق دخالتهای سیاسی - نظامی در ایران مبانی ایدئولوژیکی خود را از دکتترین ترومن اتخاذ کرده بود که دو هدف را ترسیم می‌کرد:

۱- مهار حرکتهای انقلابی بالقوه و بالفعل در کشورهای عقب مانده.

۲- ابقای دیسپلین و ثبات در چارچوب تعیین شده.

راه تحقق این دو هدف در ایران با سرکوب نیروهایی هموار می‌شد که با ساختار موجود قدرت در می‌افتادند. آمریکا از ابتدای حضورش در صحنه سیاسی ایران نیروهایی را دشمن منافع خود می‌دانست که با وضع موجود مبارزه می‌کردند. مقصود مداخله گرانه ایالات متحده تنها در صورت حمایت از یک نظام اقتصادی - اجتماعی سرکوبگر و نا عادلانه عملی می‌گردید. اما در قضیه ملی شدن نفت، حیل گرانه ابتدا از خواسته های ملت ایران حمایت کرد تا در فرصت مناسب جانشین انگلیس گردد. به محض پیروزی ایران در خلع ید از شرکت نفت ایران و

انگلیس از بیم آنکه به سرنوشت این شرکت دچار شود به حمایت از انگلیس برخاسته به تدریج و با توسل به مطبوعات جنجال ساز خود از در دشمنی با مصدق برآمد و چهره‌ای هیولایی از او در افکار عمومی امریکا ترسیم کرد.

در این مرحله، مصدق به دیوانه‌ای سرسپرده کمونیستها بدل شد که با توسل به ارباب، تهدید و «ترور» به موفقیت رسیده است. کلمه ترور نخستین بار توسط نشریه نیورک تایمز وارد ادبیات ژورنالیستی آن زمان گردید.

نیکی کدی، مورخ، درباره قلمفرسایی مسموم رسانه‌های امریکا بر ضد مصدق گفته است: در توصیف مطبوعات از نخست‌وزیر ایران، هر روز می‌خواندیم و می‌شنیدیم که مصدق یک فناتیک خطرناک است و همین روزهاست که ایران را به شوروی بفرودشد. ولی واقع امر این بود که او یک میهن پرست ضدامپریالیست بود و می‌خواست کشورش را از شر کشورها و شرکتهای خارجی در امان نگه دارد.

مایکل کلارک، خبرنگار نشریه نیویورک تایمز در تهران، در راستای اجرای خط حمایت از انگلیس بعد از ملی شدن نفت چنین نوشت:

وجه مشترک ایران با سایر کشورهای آسیایی در فروغلتیدن آنها در گرداب ناسیونالیسمی است که اقلیتی قدرت طلب و طالب یک قربانی را به حکومت رسانده است تا از طریق او ضربه مهلکی به دشمن بزرگ‌تر - امپریالیسم غرب - وارد آورد. شرکت نفت ایران و انگلیس در مذبح ناسیونالیستهای ایران قربانی شد. فناتیکهای مسلمان با فعالیتها و اعلامیه‌هایشان بر فضای ارباب و وحشت دامن زدند. آنها در ترورهای سیاسی ید طولایی داشتند. شوراهای حکومتی در فضای ناامنی و تهدید مستمر به سر می‌بردند.

در این خیر و در سایر بخشهای مطبوعات پرتیراژ و مطرح امریکا از قضیه ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۹۵۱ راجع به اعتراضات ایران به منافع نامشروع انگلیس و نقش تاریخی این کشور در به یغما رفتن ثروتهای ایران کوچک‌ترین حرف و اشارتی نرفته است. تأکید آنان بر نمایش انگلیسیها به عنوان تماشاچیان بی‌گناهی بود که در گرداب تعصبات کور و ناسیونالیسم افسارگسیخته ایرانیان فرورفته‌اند.

مطبوعات همیشه در پذیرش مفروضات زیربنایی واشنگتن و به کار بستن آنها حاضر یراق بودند. طی سندی که در سال ۱۹۵۲ به رئیس‌جمهور امریکا تسلیم شد منافع و اهدافی که این کشور می‌بایست در ایران دنبال کند و مطبوعات نیز طبق همان سند کار خود را انجام دهند به قرار زیر مشخص شده بود:

۱- اولین هدف حفظ ایران به عنوان کشوری مستقل اما در امتداد جهان آزاد است. و

دومین هدف تضمین تسلط جهان غرب بر نفت ایران و کوتاه کردن دست شوروی از آن است.

۲- در پی گیری هدف اول، سیاست حمایت همه جانبه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فنی آمریکا از شاه که در رأس ایران است، تا زمانی که سه مقوله فرعی زیر محقق شود استمرار می یابد:

الف - بالا رفتن ضریب ثبات و امنیت داخلی ایران و تقویت توان عمومی و تشدید احساسات مردم برای مقاومت در برابر کمونیستها؛

ب - تقویت پتانسیل رهبری شاه و دولت مرکزی؛

پ - بزرگنمایی قصد و اراده آمریکا در کمک به حفظ استقلال ایران.

مطبوعات آمریکا چنین وانمود می کردند که شاه سمبل ثبات و تداوم حیات سیاسی ایران است و مصدق، دشمن این ثبات است. نیویورک تایمز در سال ۱۹۵۲ عکس بزرگی از مصدق، نخست وزیر منتخب مردم را چاپ و از او با لحنی دو پهلو به مرد سال یاد کرد و زیر این عکس نیز نوشت:

۲۴۵

او چرخهای فتنه و آشوب را روغنکاری می کند.

نیویورک تایمز در سال ۱۹۸۰ نیز همین قضیه را در مورد امام خمینی تکرار کرد. مطلع این مقاله شبیه قصه ها با کلمه روزی روزگاری شروع می شد و در متن خود در قالب عباراتی غیرمنصفانه راجع به او نوشته بود:

او آتش فتنه جنگ را در میان ملتها برافروخته، کشورش را به ورطه فقر کشانده، برای ایران و همسایگانش فاجعه آفرین شده است. اما مردمش عاشق او هستند و با مشاهده او در خیابانها برایش هلله می کنند.

نظر کلی مطبوعات در آن زمان راجع به زهرناکی ناسیونالیسم و جلوگیری از سرایتش به خاورمیانه در مقاله نیویورک تایمز نیز بازتاب یافته بود. در ادامه مطلب آمده است:

سهام انگلیسیها در شرکت نفت ایران و انگلیس چند برابر سهام ایران بود و سودی که به ایران پرداخت می شد ارزش اعتنا نداشت. دولت آمریکا به انگلیس هشدار داده بود سهم چرب تری از درآمدهای نفتی را به ایران اختصاص دهد والا این کشور منفجر می شود. پند آمریکا به گوش انگلیس نرفت و مصدق نیز با ملی کردن نفت، انگلیسیها را غافلگیر کرد.

نیویورک تایمز سعی در القای این پیام داشت که:

۱- غرب از دست یابی به نفت ایران محروم شد.

۲- دولت ایران از سودهای کلان نفتی بی نصیب ماند.

- ۳- همه امیدها برای پیشرفت اقتصادی ایران بر باد رفت.
- ۴- در آشوبهای منتج از منازعه ایران و انگلیس، بیشترین منفعت به حزب کمونیست توده رسید.
- نیویورک تایمز مقاله تاریخی اش[!] را با چند نتیجه گیری ناشیانه خاتمه می دهد:
- ۱- تعیین سرنوشت کشورهای خاورمیانه نباید به دست خودشان بیفتد، در غیر این صورت متلاشی می شوند.
- ۲- سطح زندگی سیر نزولی را طی کرده اوضاع سیاسی رو به وخامت می گذارد.
- ۳- به کمونیسم خوشامد می گویند.
- ۴- امریکا علی رغم میل خود باید سیاست غرب در خاورمیانه را تعیین کند.
- شبهه همین مضامین نیز در مورد انقلاب ایران در سال ۱۹۷۸ توسط رسانه های غرب بویژه نیویورک تایمز بازآفرینی می شد.
- مردم امریکا خبر نداشتند سودی که شرکت نفت ایران و انگلیس به ایران می پرداخت طی توافق نامه ۱۹۳۳ ثابت بود، در حالی که از همان سال به بعد قیمت نفت سه برابر افزایش یافته بود. از طرفی ایران در مدیریت شرکت دخالت نداشت و حتی اجازه نمی دادند دفاتر را ببیند و مجبور بود پول نفتی را که برای مصرف داخلی برداشت می کند بدون تخفیف بپردازد. به یقین اگر این حقایق به افکار عمومی امریکا منتقل می شد، پدیده دکتر مصدق را بهتر درک می کردند.
- شرکت نفت ایران و انگلیس در پی ملی شدن نفت ایران در اقدامی تلافی جویانه با هم دستی شرکتهای نفتی امریکا، حمایت قایقهای توپدار انگلیس و دفاع ژورنالیستی نیویورک تایمز، نسبت به تحریم و ایجاد مشکلات اقتصادی برای ایران وارد عمل شد. دولت امریکا با نقض قول ضمنی خود به دولت مصدق مبنی بر اعطای وام به ایران به وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی کشور دامن زد.
- امریکا در مطبوعات این کشور به عنوان میانجی معرفی می شد که بی طرفانه و صادقانه میان انگلیس مظلوم[!] و ایران بی منطق گیر افتاده است. ولی واقعیت این بود که دولت ایالات متحده تمام کوشش خود را به کار می بست تا زیر پای مصدق را خالی کند.
- از دیگر نشریات مطرح امریکا که دغدغه های نیویورک تایمز در مورد آینده ایران را بازگو می کردند می توان از واشنگتن پست و وال استریت ژورنال نام برد. واشنگتن پست در سرمقاله ای درباره شکست قریب الوقوع شاه نوشت:
- اخراج شاه از مملکت به دست مرد قدرتمندی صورت می گیرد که با تندرویهایش به دامن کمونیستها افتاده است. اکنون نمی توان اتفاقات آینده را دقیقاً پیش بینی کرد اما تقریباً قطعی است

که حزب کمونیست توده و اربابش - روسیه - تنها کسانی هستند که از به قدرت رسیدن کامل مصدق سود می‌برند.

سرمقاله وال استریت ژورنال درباره خلع شاه از قدرت، با این تیتراژ چاپ شد: «ظهور دیکتاتور» و در ادامه آورده بود که:

دیکتاتورها به رغم تفاوت قد و قامت و شکل و شمایلشان، همگی با یک شیوه به قدرت می‌رسند. آنها مانند مصدق دست به دامن احساسات هم‌وطنانشان می‌شوند و نقشه‌هایشان همواره یکسان است: تقلا برای تصاحب کامل قدرت.

نویسنده مقاله سپس مصدق را با موسولینی، هیتلر، استالین و ... مقایسه کرده بود. صرف نظر از علل تغییر رفتار مصدق در اواخر دولتش، برداشت مطبوعات از رفتارهای او تردیدبرانگیز و قابل نقد است. مصدق به سبکی دمکراتیک‌تر از آنچه که ایرانیان تصور می‌کردند، دولت و مملکت را اداره می‌کرد. او مطبوعات را سرکوب نکرد، دستور دستگیری مخالفان را نداد، پلیس مخفی تشکیل نداد، و در دوران نخست‌وزیری‌اش شکنجه را تأیید نکرد. اما مطبوعات آمریکا به سرعت انگ دیکتاتوری بر او چسباندند و این کلمه را دائماً در سال ۱۹۵۳ علیه او به کار می‌بردند.

بافت و نکته تأکیدآمیز در روزنامه‌نگاری یعنی همه چیز، زیرا حقایق خام را در یک بستر به اقداماتی دلگرم‌کننده و مشروع تبدیل می‌کنند و در بستری دیگر به رفتار تهدیدآمیز و نامشروع. در آخرین ماه‌های دولت مصدق، کنت لائو خبرنگار آمریکایی از نیویورک تایمز به تهران آمد. او با نگاهی به تابستان پرآشوب ۱۹۵۳ همواره بر این اعتقاد بود که مصدق انسان خردمندی است اما رفتارهایش ناشی از فشارهای غیرمنطقی است. کنت لائو اطلاق لفظ دیکتاتور به مصدق را به سخره می‌گرفت و خود هرگز او را بدین نام نخواند و سعی کرد انصاف را درباره او رعایت کند.

مطبوعات آمریکا به موازات ارائه چهره فردی بی‌منطق از مصدق، همواره خطر کمونیسم را بزرگنمایی می‌کردند. نیوزویک در اوایل مارس چنین تیتراژی زد:

چشمان دنیا به تهران دوخته شده؛ کلید جنگ یا صلح در دستان مسکو است.

سپس در متن مقاله با چنین اظهاراتی به نگرانی مردم آمریکا دامن زد:

اوضاع به گونه‌ای است که غرب هر آن ممکن است با گزینه اشغال جنوب ایران یا کمونیست شدن تمام این کشور مواجه شود. اگر ایران به دست کمونیستها بیفتد نوبت بعدی پاکستان خواهد بود زیرا سرخها در آنجا به شدت نفوذ کرده‌اند. در این صورت هند منزوی می‌شود. مابقی خاورمیانه نیز ظرف چند ماه کمونیست می‌شوند. و این به معنای تصمیم وحشتناکی برای غرب

است که یا وارد جنگ شود و یا شکست در جنگ سرد را بپذیرد. نشریات امریکا حتی به شکل گذرا نیز اشاره نمی کردند که مردم ایران از کمونیسم متنفرند و به طور سنتی نسبت به روسیه سوءظن دارند.

پس از کودتای سیا و سرنگونی مصدق، دستگیری طرفداران او آغاز شد ولی مطبوعات امریکا چنین القا می کردند که عوامل و اعضای حزب توده دستگیر می شوند. سالی از بازگشت شاه به حکومت نگذشته بود که سیاست اختناق و سرکوب اعتراضات و انتقادات از او شروع شد.

در نشریات امریکا احتمال دخالت این کشور در سرنگونی مصدق عنوان نمی شد اما یک سال بعد نشریه Sunday Evening Post در سال ۱۹۵۴ مقاله ای را با کمک سیا منتشر ساخت که در تنظیمش کوشیده بودند تصویر قدرتمند و کارآمدی از این سازمان جاسوسی نمایش دهند. هر چند بسیاری از جزییات ذکر شده در مورد جریان سقوط مصدق نادرست از آب درآمد ولی کلیت ماجرا درست روایت شده بود. تا اینکه در سال ۱۹۷۹ کریمت روزولت، مغز متفکر و طراح کودتا، پرده از اسرار آن برداشت.

۲۴۸

تحکیم قدرت: ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲

سال ۱۹۵۳ برای مصدق و طرفدارانش سال شومی بود. مصدق را تبعید کردند و به نام مبارزه با کمونیسم به جان همه مخالفان، معترضان و منتقدان رژیم کودتایی شاه افتادند. مطبوعات امریکا شک نداشتند که با سقوط نخست وزیر ملی گرای ایران، فاجعه بنیان کنی از سر جهان گذشته است. ویلیام اچ. استرینگر، رئیس دفتر نشریه کریستین ساینس مانیتور در واشنگتن، سرنگونی مصدق را چنین توصیف کرد:

نفت ایران از درافتادن به چنگال شوروی مصون ماند و ایران در برهه ای حساس از شر ورشکستگی نجات یافت.

اکنون شاه میداندار قدرت شده بود و برای تحکیم پایه های سلطنتش، مبارزه شدیدی را برای خفه کردن رقبا و مخالفانش آغاز کرد. او و فضل الله زاهدی در نخستین سال بعد از برکناری مصدق، سیاست سرکوب تمامی حرکت‌های ملی گرایانه را در پیش گرفتند تا سناریوی مصدق تکرار نشود و در راه تثبیت ارکان سلطنت هیچ مزاحم و مزاحمتی به وجود نیاید.

با خالی شدن صحنه از وجود مخالفان رژیم، نوبت عقد قراردادهای کلان نفتی با امریکا فرارسید. این پادشاه به دولت امریکا در ازای بازگرداندن تاج و تخت او بود. نظر به اختناق سنگین و مبارزه شاه با بقایای مخالفانش کسی مجاز نبود درباره شرایط قراردادهای منعقدہ نفتی

با امریکا حرف و سخنی به میان آورد. مسیر تاریخ ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دو جهت ادامه یافت:

۱- تبدیل محمد رضا شاه از مقامی تشریفاتی به پادشاهی دیکتاتور.

۲- افزایش گام به گام حضور و دخالت امریکا در ایران.

در قانون اساسی ایران آزادی بیان و مطبوعات، برگزاری انتخابات آزاد مجلس و قید جایگاه تشریفاتی برای شاه در سلطنت، تصریح شده بود. شاه و زاهدی به محض تسلط بر اوضاع کوشیدند قانون اساسی را دور زده دیکتاتوری سلطنتی را تأسیس کنند.

در ۱۹۵۴ انتخابات مجلس در ایران برگزار شد. کنت لاو در تحلیل مفصلی از ناآرامیهای خاورمیانه در ماه مارس به مسائل ایران نیز پرداخت و در سه مورد که در نشریه نیویورک تایمز چاپ شد حرفهایی درباره انتخابات مجلس زد که به مذاق رژیم خوش نیامد. او نوشت:

در تهران، دیکتاتوری ارتشبد فضل الله زاهدی امکان هرگونه ایفای نقش سیاسی را از قدرتمندترین مخالفان شاه - طرفداران نخست وزیر محبوس ایران، محمد مصدق - سلب کرده است.

۲۴۹

سابقه اطلاق کلمه دیکتاتور توسط گزارشگر نیویورک تایمز به رژیم مورد حمایت امریکا، به ۱۹۵۴ باز می گردد. لاو در ادامه آورده:

مخالفان سیاسی بدون رحم و شفقت سرکوب می شوند. ارتش، پلیس، هیئتهای انتخاباتی و مأموران خود گمارده دست به دست یکدیگر داده جریان انتخابات را با چنان وسواسی اداره و نظارت می کنند که حتی یک نامزد از مخالفان امید راهیابی به مجلس یا سنا را ندارد.

لاو روز بعد در مقاله دیگری نوشت:

امروز در پی حمله او باش مسلح به افراد مظنون و کمونیستها در حوزه های اخذ رأی، ده ها نفر به شدت مجروح شدند.

مطبوعات امریکا برخلاف توجه دقیقی که به پوشش اخبار ایران در زمان مصدق می کردند به فساد دستگاه حاکم سلطنتی در حد ناچیزی می پرداختند و سرکوبهای سیاسی به هیچ وجه در دستور کارشان نبود. نمونه هایی مانند کنت لاو جز نوادر و استثنائات محسوب می شدند. رسانه های ینگه دنیا در سالهای اولیه بازنشینی شاه بر تخت سلطنت از او چهره ای متعهد و معتقد به سیاست جمعی ساخته بودند و بویژه از فرصت پیش آمده برای شرکتهای نفتی امریکا در انعقاد قراردادهای سودآور با ایران ابراز رضایت می کردند.

سال پرتهاپ ۱۹۵۴، سال گذار از بحران بود که در پایش نیز شاه به امریکا رفت. دیدگاه نشریه نیویورک تایمز درباره رژیم ایران و تفسیرهای گزینشی اش از تاریخ تا بدین پایه شور و

علنی نبوده است:

تابستان سال گذشته، ایران کشور ورشکسته‌ای گرفتار در چنگال دولتی به رهبری یک مردم فریب فزاینده به نام دکتر مصدق بود. ملتی غرق در احساسات بیگانه‌ستیزی، کشوری آشفته، فعالیت حزب کمونیست توده و صنعت نفتی عظیمی که از نفس افتاده بود. امروز مصدق به جایی که لایقش بود - زندان - رفته است. نفت بار دیگر در شریانهای بازار آزاد جهان جریان یافته است. نخست‌وزیر شایسته و توانایی - سرلشکر زاهدی - چون کوه پشت شاه ایستاده و دولتش ایران را به سوی افقهای تازه و فرخنده سوق می‌دهد.

به مدت شش سال این جریان بر رسانه‌های خبری امریکا غلبه داشت و حتی از سیاستهای شاه نیز ابراز نگرانی نمی‌کرد. به جز اندک مواردی که به دلایل گوناگون سبک‌داری، پیشرفتهای اجتماعی و گاهی نیز مشروعیت رژیم شاه را زیر سؤال می‌بردند، عملاً تا زمان کنونی، خط دفاع از شاه پی‌گیری می‌شد.

مطبوعات امریکا از سال ۱۹۵۴ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ الگوی ثابتی را در ارسال گزارش و خبر از ایران و نگارش مقالات راجع به سیر حوادث در ایران رعایت می‌کردند:

- ۱- رقیق کردن گزارشهای مربوط به فساد دولت و دستگاه حاکم.
 - ۲- درج تکذیبیه شدیداللعن مقامات ایرانی.
 - ۳- قول دولتمردان ایران به اصلاح امور و اعلام خیر انتصاب نخست‌وزیر جدید توسط شاه.
 - ۴- ابراز رضایت از این اقدام در سرمقاله نشریه امریکایی و خوشبینی نسبت به دولت جدید.
- شاه در مطبوعات امریکا با چهره پادشاهی اخلاق‌گرا و پای‌بند به اصول معرفی می‌شد که با نگرانی نظاره‌گر حوادث و معضلات سیاسی است و نیات درست و سازنده‌اش همواره بر اثر رشوه‌خوارها و سوءمدیریت اطرافیان خراب می‌شود. در واقع با این تدبیر، مسئولیت شاه در وخامت اوضاع ایران را از او سلب و متوجه دیگران می‌کردند و هرگز نسبت به اصول و شیوه حکومتش نقد و انتقادی نمی‌نوشتند. دهه ۱۹۵۰ دهه ارزیابیهای مثبت و مطلوب رسانه‌های امریکا از شاه و ایران بود.

نشریه آتلانتیک در سال ۱۹۵۵ ضمن ستایش از شاه در قالب عباراتی که حاکی از گلچین کردن او از میان زمامداران خاورمیانه به خاطر تعهد او به پیشرفت و برنامه هفت‌ساله‌اش بود، نوشت:

شاه جوان با پیشبرد این برنامه و برای نخستین بار ملکات میانه‌روی و حسن برخورد را به نمایش گذاشت و با این صفات دلنشین به جایگاهی متمایز از دیگران دست یافت. او روشن ساخته که امید دارد ایران را نه با توسل به زور، بلکه با بهره‌گیری از روشها و ابزارهای دموکراتیک به

کشوری مدرن و سلامت تبدیل نماید.

شاه تکنولوژیها و طرحهای عمرانی نامناسبی را انتخاب می کرد، اما مطبوعات آمریکا این امر را نادیده می گرفتند زیرا الگوهای انتخابی او برای توسعه و عمران ایران از غرب برداشت شده بود و اتکای کشور را به غریبها افزایش می داد. روزنامه نگاران آمریکا طبق الگوی ثابتی که از تمایلات نژادپرستانه آنها تغذیه می شد عادت کرده بودند غربی شدن را مترادف و عین مدرنیزاسیون بگیرند. در پوشش اخبار ایران این الگو را به خوبی می توان استنباط کرد.

گفته شد که گاهی در روزنامه های آمریکایی مطالبی در جهت عکس خط رسمی غالب بر آنها درباره شاه و ایران چاپ می شد. سام پوپ بروئر از نشریه نیویورک تایمز در اوایل سال ۱۹۵۸ گزارشی از ایران منتشر کرد. او به مدت یک هفته با بعضی از ایرانیانی که گرایشهای سیاسی مختلف داشتند گفت و گو کرده بود. در مقاله بروئر اشاره شده بود که مصاحبه شوندهگان در ابراز شکوه ها و انتقادهایشان از وضع مملکت بسیار محتاطانه حرف می زدند. اشاره او به تبدیل شدن شاه به یک اقتدارطلب برایش گران تمام شد و به اخراج دائمی اش از ایران منجر گردید. بروئر هشدار داده بود که اگر این روش ادامه یابد حتی مخالفان غیرکمونیست شاه نیز ممکن است به دامن شوروی پناه ببرند.

مقامات ایران به او و مقاله اش به شدت اعتراض کردند. یک ماه بعد از این ماجرا نشریه نیویورک تایمز در گزارشی چهار پاراگرافی اعلام کرد که بر اثر مقاله بروئر ۲۵ نفر به اتهام فعالیتهای براندازانه دستگیر شده اند.

جالب است که این نشریه به یافته ها و استنادات بروئر اشاره ای نکرد، از اخراج او سخنی به میان نیاورد، از کنار دستگیری مظنونین بی اعتنا گذشت و حتی در مورد آزادی اطلاع رسانی یا حقوق سیاسی در ایران نیز نکته ای ننوشت.

علی رغم موضعگیریهای سخت تر مطبوعات آمریکا در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰، واقعیات رژیم شاه هیچ گاه به روشنی، چه توسط پرزیدنت کندی و چه روزنامه نگاران، برای مردم آمریکا بیان نمی شد. لازم به ذکر است که دهه ۱۹۶۰ دهه اعتراضات مردمی بود از جمله تظاهرات دانشجویان علیه رژیم در ژانویه ۱۹۶۲ در دانشگاه تهران که خواستار استعفای نخست وزیر و برگزاری انتخابات آزاد شده بودند.

بنابر اسناد و مدارکی که در سال ۱۹۸۴ در دسترس قرار گرفت، چند عضو برجسته کمیته روابط خارجی سنا در سال ۱۹۶۱ محرمانه به دولت هشدار داده بودند که اوضاع رژیم شاه متزلزل تر از آن چیزی است که در ظاهر دیده می شود. مثلاً فرانک چرچ، سناتور دمکرات از ایالت آیداهو در مورد شاه چنین گفته بود:

آنچه که بر اساس آموخته‌هایم از تاریخ استنباط می‌کنم این است که عمر او و نظامش طولانی نخواهد بود. و سقوط او، ما را نیز به ورطه سقوط می‌کشاند.
سناتور هیوبرت اچ. هامفری از مینه‌سوتا نیز افزود:
من کاری ندارم در ایران چه انقلابی به وقوع خواهد پیوست؛ فقط تا دیر نشده باید بجنیم... مسئله فقط بر سر زمان است... والا اصل انقلاب حتمی است.

دلیلی در دست نیست که ثابت کند روزنامه‌ها به نتایجی مشابه اظهارات این دو سناتور نرسیده بودند. به هر حال سنا در برابر سیاست دولت کوتاه آمد و تردیدها و نگرانیهای عمیق خود را محرمانه - همان‌طور که در دوران جنگ سرد مرسوم بود - نگاه داشت. و به همین دلیل مطبوعاتی که توانستند در تحولات سیاست امریکا و تدابیرش در قبال ایران در برهه‌های حساس و بحرانی نقش متفاوتی ایفا کنند کمتر زیر نفوذ و نظارت واشنگتن بوده‌اند. اگر نیویورک تایمز اطلاعاتی را منتشر می‌کرد که از برنامه حمله به خلیج خوکها خبر داشت یقیناً شرایط به گونه دیگری رقم می‌خورد. و در همین اوضاع و بی‌خیالیهای مطبوعات امریکا بود که شاه برنامه مدرنیزاسیون خود را تحت عنوان انقلاب سفید آغاز کرد.

مدرنیزاسیون، افسانه و رسانه‌ها: ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳

سال ۱۹۶۳ سرآغاز برنامه مدرنیزاسیون شاه بود که مطبوعات امریکا حجم زیادی از صفحات خود را به انعکاس آن اختصاص داده بودند. تعریف و تمجید از این برنامه جزء خوراک هرروزه آنها شده بود و در بزرگنمایی آن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. از اوایل دهه ۱۹۶۰ با سر کار آمدن کندی در امریکا، رویکردی انتقادی نسبت به تصمیمات و عملکردهای شاه در حوزه اصلاحات اجتماعی - و نه سیاسی - اتخاذ شده بود که طبق معمول، مطبوعات امریکا نیز از آن تبعیت می‌کردند. شاه برای انحراف توجه مطبوعات آمریکا و ساکت کردن انتقاداتی که به او می‌کردند برخلاف رویه سالهای گذشته که خود شخصاً فساد را محکوم می‌کرد، و نخست‌وزیر جدیدی می‌گمارد، و وعده اصلاحات بیشتر به علاوه برنامه پنج ساله جدیدی می‌داد، این مرتبه با اعلام برنامه انقلاب سفید به چند هدف نایل شد. با شکستن قاب افسانه‌ای مدرنیزاسیون، و شستشوی بزکهای که بر چهره آن کشیده بودند، ساختارشکنی غلوه‌های تبلیغاتی و عوام‌فریبانه شاه و عریان کردن ماهیت واقعی این برنامه می‌فهمیم که انقلاب سفید اساساً تلاشی برای به تعویق انداختن چالشهایی بود که تحقق قدرت مطلقه او را به خطر می‌انداخت. اصلاً مدرنیزاسیونی وجود نداشت. او بدین حيله دست به فریب مردم ایران، و افکار عمومی جهان زد و از این رهگذر:

- ۱- تب انتقادات از رژیم شاه در واشنگتن عملاً ظرف یک سال فروکش کرد.
 - ۲- مطبوعات آمریکا جز در چند مورد استثنایی، بالاتفاق حمایت قاطع از رژیم پهلوی را در دستور کار خود گنجاندهند.
 - ۳- شاه توانست با چسباندن وصله مرتجع به مخالفان مدرنیزاسیون، ناراضیان سیاسی رژیمش را شناسایی و فرصت اظهارنظر را از آنان سلب کند.
- کندی در انتقاداتش نسبت به شاه بحث اولویت بندی بودجه و هزینه های عمومی را مطرح می ساخت. سؤالات او به حدی جدی بود که حتی نیویورک تایمز، که از حامیان سینه چاک شاه بود، احساس نگرانی کرد و در یکی از سرمقاله های خود نوشت:
- دیدگاه واشنگتن که به درستی آن اعتقاد داریم این است که بودجه اختصاص یافته برای تقویت قوای نظامی ایران را بهتر بود صرف توسعه اقتصادی کشور کنند زیرا در این حوزه نیاز بیشتری احساس می شود.

نیویورک تایمز در انتهای سرمقاله توصیه کرد منابع و درآمدهای بالقوه کشور نفت خیز ایران به شیوه ای مناسب تر در راستای توسعه کشور هزینه شوند.

۲۵۳

مطبوعات لیبرال آمریکا بنا به سابقه تاریخی خود اغلب در انعکاس وقایع کشورهای جهان سوم رشد کلی و صورتی اقتصادی را به معنای پیشرفت، اصلاحات نمایشی را به مفهوم تحول بنیادی و زرق و برق فرآیند انتخابات را دلیل حاکمیت دموکراسی می گیرند. انقلاب سفید بر اساس انگیزه های سیاسی شکل گرفت و اهداف اجتماعی یا عمرانی را مدنظر نداشت، اما به همان دلایل ذکر شده دل مطبوعات آمریکا را ربود.

شاید ادعای نادرستی نباشد که یک عامل تأثیرگذار در شکل گیری و ابقای رابطه آمریکا با شاه از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸، حمایت بی چون و چرای مطبوعات آمریکا از برنامه غیرواقعی مدرنیزاسیون شاه بود. عملکرد این مطبوعات در انتساب عمدی یا سهوی مقاومت ایرانیان در برابر شاه به حرکت های خشک ارتجاعی در ضدیت با مدرنیزاسیون رژیم، به معنای نادیده گرفتن و بی ارزش کردن یک سده مبارزه ملت ایران برای استقرار عدالت اجتماعی بود.

اما در باب حرکت جامعه ای سنتی به سوی برقرای نظم جدید سیاسی توضیحاتی لازم است. اصولاً این سنخ از تحولات بنا به ساختارهای فرهنگی، تاریخی و اجتماعی هر جامعه یا ملتی به پیدایش شرایط تازه و غیرمنتظره ای منتهی می شود که واکنش های گوناگونی را نسبت به مدرنیزاسیون برمی انگیزد. برینگتون مور گفته است:

در مواجهه با وضعیت عینی جدید، یک متغیر به عنوان میانجی دخالت دارد که اجزاء خاصی از وضعیت القایی تازه را جدا کرده و به کناری می نهد و اجزاء دیگری از آن را می پذیرد. این متغیر



که نامش را فرهنگ می‌گذاریم محدودیتهایی را بر فراخنای درک و دامنه رفتار انسان تحمیل می‌کند. بنابراین آنچه که برای یک گروه ممکن است فرصتی طلایی و وسوسه‌انگیز تلقی شود لزوماً برای گروه دیگری که تجربه تاریخی متفاوتی داشته و در جامعه متفاوتی زندگی می‌کند، فرصت طلایی محسوب نمی‌شود.

پس مدرنیزاسیون به مثابه یک مفهوم ذهنی و یا یک روش عملی، بسته به چشم‌انداز فرهنگی ملت‌ها و تجارب ملموس تاریخشان در جایی نویدبخش و در جای دیگری مضموم می‌شود. از آن گذشته، تجربه تاریخی مدرنیزاسیون نشان داده که در عرصه

۲۵۴

فرهنگ باید از ارزشهای محافظه‌کارانه عدول کرده به سمت ارزشهای لیبرالی حرکت نمود. فرآیند مدرنیزاسیون اغلب نظم سیاسی و اجتماعی را مختل می‌سازد؛ زیرا علاوه بر مقاومت اجتناب‌ناپذیر سنت در برابر تغییرات ساختاری، دستاوردها و قربانیان آن به شکلی برابر توزیع نمی‌شود. لکن ماهیت فرآیند مدرنیزاسیون و اینکه آیا چه تأثیرات مثبت و منفی بر زندگی مردم خواهد گذاشت، اندازه و نوع نابرابریهای آن را تعیین می‌کند. کمال مطلوب مدرنیزاسیون در آنجاست که زندگی مادی کل مردم را بهبود بخشد، اما فرآیند مذکور همان‌طور که در تاریخ نشان داده شده، موجب نارضایتیها و بی‌عدالتیهای برای بخش بزرگی از جامعه خود می‌شود. پروفیسور فرهاد کاظمی که در دهه ۱۹۷۰ راجع به وضعیت فقر شهری در ایران تحقیق می‌کرد، گفته است:

رفت و آمد روزانه من با اتومبیل شخصی از منطقه مرفه شمال تهران به مناطق فقیر و مهاجرنشین حاشیه جنوب تهران تجربه دردناک و بیدارکننده‌ای بود. کمتر کسی است که با مشاهده اختلاف

وحشتناک زندگی دو گروه از مردم در یک شهر متأثر نشود.

آمار و ارقام کاظمی که از منابع رسمی اخذ شده بود دال بر مرگ کشاورزی به دست مدرنیزاسیون شاه و افزایش فقر دهقانان فقیر و گسترش بی کاری در میان آنها است. مطبوعات آمریکا برنامه‌های عمرانی شاه را با آب و تاب گزارش می دادند اما از تناقض موجود در ناهم خوانی مدرنیزاسیون واقعی با سیاستهای فئودالی غفلت می کردند. اجرای مدرنیزاسیون مستلزم تصمیمات جمعی و منطقی است در صورتی که فئودالیسم به دست فردی در رأس واحد سیاسی به عنوان ارباب پیاده می شود که به هیچ کس پاسخ گو نیست. شاه همین گونه عمل می کرد و خودش را در همه چیز صاحب نظر می دانست. در میان نخبگان دستگاه حاکمه او کسی نمی توانست قابلیت اجرایی تصمیماتش را حتی با استدلال منطقی به چالش بکشد. مسلم است که این ارباب، برنامه هایش را به زور سرنیزه و سرکوب پیاده می کند. سیاستمداران و مطبوعات آمریکا دائماً ایران زمان شاه را کشوری باثبات معرفی می کردند. غافل از اینکه فئودالیسم در جهان معاصر ذاتاً سیاستی متزلزل است. به هر حال ابعاد اصلی انقلاب سفید را که بعدها نام انقلاب شاه و میهن به خود گرفت در موارد زیر می توان خلاصه کرد:

- ۱- اصلاحات ارضی که عملاً یک سال زودتر از اعلام رسمی برنامه انقلاب سفید در ژانویه ۱۹۶۳ آغاز شده بود.
 - ۲- فروش کارخانه های دولتی برای تأمین بودجه اصلاحات ارضی.
 - ۳- پرداخت بیست درصد از سود خالص باقیمانده کارخانه های دولتی به کارگران.
 - ۴- تجدیدنظر در قانون انتخابات برای ممانعت از تقلب.
 - ۵- ملی شدن جنگلها.
 - ۶- تشکیل سپاهیان برای ترویج خدمات ملی از جمله سوادآموزی به روستائیان.
- مطبوعات آمریکا از همان ابتدا به انقلاب سفید شاه علاقه مند شدند. نیویورک تایمز در نخستین گزارش خود از این برنامه در صفحه اول خود چنین تیترز:
- ایران با اصلاحات شاه متحول می شود
- گزارش مذکور را مکس فرانکل پیش از اعلام رسمی برنامه در واشنگتن نوشت و اولین جمله اش را چنین آغاز کرد:
- شاه ایران حیات اقتصادی و سیاسی کشورش را با یک برنامه اصلاحات در ابعاد انقلابی به سرعت متحول می کند.
- کمتر از یک ماه بعد، نیویورک تایمز در سرمقاله ای با تیتزر «اصلاحات سلطنتی ایران» نظرش

را این گونه بیان کرد:

پس از سالها انتقاد از اصلاحات صوری در ایران که همان هم شاید وجود نداشته امروز شاه سکان تغییرات اقتصادی و اجتماعی را شخصاً به دست گرفته و برنامه‌اش را بسیار قاطع‌تر از سایر رژیمهای غیرانقلابی در آسیا به جلو می‌برد.

کریستین ساینس ماینور در سرمقاله‌اش این گونه به استقبال برنامه اصلاحات در ایران رفت: درک تغییراتی که در ایران به وقوع می‌پیوندد برای مردم کشورهای پیشرفته بسیار دشوار است. البته در مراحل تحولات جدیدی که توسط شاه در ایران اجرا می‌شود خشونت و ناشیگریهایی دیده شده، اما نتیجه این اقدامات در مجموع رشد و ترقی جمعیت ۲۲ میلیونی سرزمینی است که تاریخ از آن به پارس یاد می‌کند.

مجله لایف نیز تحت تأثیر همین برداشتها مقاله‌ای مصور به نام «آینده‌ای درخشانتر از شکوه دوران باستان» چاپ کرد.

گفتمیم که به شاه و سیاستهایش گاهی اوقات انتقاداتی می‌شد که برنامه مدرنیزاسیون او نیز از این قاعده مستثنی نبود و از سوی بعضی مطبوعات البته به شکلی محتاطانه مورد قضاوت قرار می‌گرفت. یکی از آنها رویکرد سنجیده مقاله SUNDAY MAGAZINE نوشته جی والتز در پاییز ۱۹۶۳ بود. والتز معمولاً در گزارشهایی که از اوضاع ایران برای نیویورک تایمز تهیه می‌کرد خوش بینی بی‌دلیلی نسبت به برنامه‌های توسعه‌ای شاه را چاشنی آنها می‌نمود. اما دست کم در مقاله‌اش برای مجله SUNDAY MAGAZINE از این روش اجتناب کرد و انقلاب سفید را هر چند ملایم به نقد کشید.

نشریه NATION نیز در سال ۱۹۶۴ که شاه از امریکا دیدن می‌کرد این گونه به استقبال او رفت:

تبلیغاتچیهای او چهره آدمی مترقی و پادشاهی غربی از او ساخته و به مردم نشان می‌دهند. عطش او به پیشرفت را با نمودار بودجه‌ای نشان می‌دهند که دوازده میلیارد ریال برای قوای مسلح، یک میلیارد ریال برای وزارت بهداشت، و ۰/۶ میلیارد ریال برای دانشگاهها اختصاص داده است. مخلص کلام اینکه از اصلاحات ارضی او تعریف می‌کنند ولی واقعیتها حاکی است که بعد از این همه اصلاحات ۶۰ درصد کشاورزان ایران مالک هیچ زمینی نیستند.

با وجود شواهد و قراین کافی و ملموس درباره ابعاد منفی، مخرب و فریبکارانه مدرنیزاسیون شاه، مطبوعات مطرح امریکا در انگیزه‌های پنهان انقلاب سفید تردیدی نمی‌کردند. خط مشی جانبدارانه آنها در پوشش همه‌پرسی شاه برای برنامه مدرنیزاسیون بیش از پیش نمود یافت. این همه‌پرسی فقط یک خدعه تبلیغاتی بود تا وانمود کنند برنامه انقلاب سفید مورد قبول و تأیید

مردم ایران است. مطبوعات آمریکا به این رأی گیری پوشش گسترده ای دادند بی آنکه حتی در گوشه ای اشاره کنند که رأی گیری واقعی وجود نداشته و همه چیز صحنه سازی بوده است. مثلاً آسوشیتد پرس با تیتراژ «پیروزی شاه» از همه پرسه‌های تمجید کرد و نوشت که در این انقلاب، حاکم ایران برای مقابله با محافظه کاران و سنت گرایان در صف کارگران و دهقانان درآمده است.

ریچارد کاتم، دانشمند علوم سیاسی و دیپلمات سابق سفارت آمریکا در تهران از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸، معیارهای دوگانه مطبوعات آمریکا در انعکاس اخبار و گزارشهای همه پرسه شاه را مورد ارزیابی قرار داده پس از مقایسه این همه پرسه با فرزند دوم ده سال قبل در زمان مصدق، در روند اجرا و نتایج فرزند دوم شاه تردید کرده، گفته است:

اظهارات بیان شده در سرمقاله نیویورک تایمز راجع به همه پرسه مصدق بعد از سقوط او را با قضاوت این نشریه درباره همه پرسه شاه مقایسه کنید. نیویورک تایمز در ۱۵ آگوست ۱۹۵۳ نوشت: گمان ما بر این بود که مصدق یک ایرانی وطن دوست، صادق و نیک اندیش است که صرفاً دیدگاههای متفاوت است. اکنون بر ما معلوم گشته که او تشنه قدرت، جاه طلب و مردم فریب بی رحمی است که آزادیهای مردم را زیر پا گذاشته است.

نیویورک تایمز در دهم ژوئن ۱۹۶۳ نوشت: انبوه مردم ایران از برنامه شجاعانه جدید شاه برای اصلاحات در مملکت پشتیبانی می کنند. فرزند دوم سراسری که او امسال اعلام کرد به پشتوانه همین پشتیبانی بوده است...

میزان آرای مأخوذه در سال ۱۹۵۳: ۲/۰۴۹/۹۸۹ بود و در سال ۱۹۶۳: ۵/۵۹۸/۷۱۱ به ۴۱۱۵.

تحریف حقایق ایران در مطبوعات آمریکا عمدتاً ناشی از سوء برداشت آنها از اصلاحات شاه بود که آن را حرکتی مترقیانه می پنداشتند در حالی که مدرنیزاسیون او صرفاً تقلایی بود برای وصله پینه کردن خرده ریزهای کاپیتالیسم صنعتی پیشرفته به یک جامعه پیشاصنعتی هم زمان با تلاش برای حفظ دیکتاتوری سلطنتی اش.

از میان مخالفان رژیم شاه، گروههایی که به جبهه سکولار تعلق داشتند تا تابستان ۱۹۶۳ سرکوب شدند و به انزوا خزیدند. بعد از این سرکوبی، جبهه مذهبیون در خط مقدم حرکتیهای ضد شاه در آمدند. گزارشگران مطبوعات آمریکا از محتوا و ماهیت اسلامی اعتراضات، شناخت و درک درستی نداشته تظاهر می کردند که انگیزه های سیاسی برنامه مدرنیزاسیون شاه را نمی شناسند و به سادگی در دام کلیشه ها و برچسبهایی می افتادند که رژیم پهلوی به مذهبیون می زد.

نشریه تایم با تیتراژ از قیام ژوئن [۱۵ خرداد ۱۳۴۲] گزارش داد:

ایران، بهای پیشرفت

لحن این عبارت شبیه لحن عمومی سایر مطبوعات امریکا بود. مقاله تایم این چنین شروع می شد:

فریاد جمعیت، رگبار مسلسلها، دود لاستیکهای آتش گرفته و دود گاز اشک آور به هم درآمیخته اند. این جنگی است برضد پیشرفت.

نویسندگان تایم در توصیف شاه از او به عجیب ترین پادشاه اصلاح طلب یاد کرده درباره تلاشهای طولانی او برای تبدیل کشورش از ملتی فئودال به کشوری مدرن بسیار قلم می زدند. مخالفان سرسخت شاه در دسته بندی نشریه تایم به دیوان سالاران فاسد، ملاکان بزرگ و ملاحی که حق رأی زنان و اجاره مزارع عتبات را بدعت می دانند تقسیم می شدند. وجه مشترک تمام نشریات امریکا از چپی گرفته تا لیبرال این بود که دین و عناصر مذهبی را مانع و مخالف پیشرفت و مدرنیزاسیون قلمداد کرده همه جا از لفظ ارتجاع برای توصیف چنین عنصری استفاده می کردند.

مجله هارپر در یکی از ستونهای خود به قلم جان فیشر در مطلبی با عنوان «شاه و رعایای ناسپاسش» نوشت:

رهبران مذهبی مسلمان از شاه بیزارند زیرا او همتش را بر مدرنیزه کردن کشور گذاشته است و اسلام در جامعه مدرن قادر به نفس کشیدن نیست.

نقص بزرگ مطبوعات در سال ۱۹۶۳ از اینجا برمی خاست که فرهنگ سیاسی ایران را یا نمی خواستند و یا نمی توانستند درک کند. این خدشه و ایراد بزرگ در نحوه تصویری که از مخالفان و انگیزه هایشان ارائه می دادند کاملاً مشهود بود. رسانه های امریکا خیزشها و شورشهای مردمی ایران علیه انقلاب سفید را در بستر تاریخی تحلیل نمی کردند و در انعکاس اخبار و گزارشهای تظاهرات مردم در ژوئن [خرداد] توضیح نمی دادند که آن اعتراضات به دنبال سه سال بالا رفتن مستمر نرخ بیکاری، سرکوب مخالفان سیاسی و خشم عمومی از تداوم تقلب در انتخابات به راه افتاده است. وقایع سال ۱۹۵۳ از حافظه مردم پاک نشده بود و دخالتهای روزافزون امریکا در امور داخلی ایران بر دامنه تنفرشان می افزود. در واقع موج اعتراضات دیرینه مردمی از قبل حرکت خود را آغاز کرده بود که در عصبانیت از انقلاب سفید به اوج رسید. تقریباً هیچ یک از مخالفان رژیم شاه در اخبار و گزارشهای مطبوعات امریکا از قلم نمی افتادند و از همه به بدی یاد می کردند اما بی آنکه بگویند در جمع معترضان گروههایی هم حضور دارند که انگیزه هایشان صرفاً سیاسی است بر بعد مذهبی بیشتر مانور می دادند. نقش

جبهه ملی یا نقش حساس دانشجویان بویژه دانشجویان ایران در امریکا و اروپا به ندرت مورد توجه قرار می گرفت.

این مطبوعات از یک سو در ارائه اخبار و گزارشهای خود گزینشی عمل می کردند و از سوی دیگر مطابق با گرایش عمومی حاکم بر خود هرگونه صدای اعتراض علیه ظلم و ستم شاه را نوای مخالف با مدرنیته نشان می دادند. و در دهه ۱۹۶۰ پیوسته بر دو چیز اصرار می ورزیدند:

- ۱- اصلاحات ارضی در ایران برنامه بی نظیری است.

- ۲- دلیل اصلی اغتشاشات سال ۱۹۶۳ ضدیت مذهبیون با اصلاحات ارضی بوده است. اصرار بر این دو جریان که در پوشش وقایع انقلاب ۱۹۷۸ نیز تکرار می شد برای حمایت از نظریات شاه بود و اینکه او با وجود مخالفت ارتجاع مذهبی، در بهبود اوضاع عمومی مردمش جدی است و از طرفی یک متحد شایسته و ارزشمند برای امریکا است.

نقیصه دیگر مطبوعات امریکا در حوزه خط مشی روزنامه نگاری شان این بود که توزیع مجدد زمین را با اصلاحات ارضی اشتباه گرفته بودند. بویژه که خلوص نیت شاه را کاملاً بدیهی فرض نموده ابعاد و انگیزه های پنهان را موشکافی نمی کردند؛ تناقضات ملموس اصلاحات ارضی در نظر و عمل را نادیده می گرفتند و به خود اجازه نمی دادند نتایج برنامه را به شکلی علمی و سیستماتیک و فارغ از ادعاهای رژیم مبنی بر موفقیت آمیز بودن آن بررسی و ارزیابی کنند.

اصلاحات ارضی تبعات وحشتناکی داشت که افزایش مهاجرت حدود دو میلیون روستایی به شهرها از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ یکی از آنهاست و تأسف انگیزتر اینکه اکثر آنها جوان بودند. در حاشیه تهران، اصفهان، مشهد و حتی اطراف شهرهای کوچک پدیده زاغه نشینی شکل گرفت و رشد کرد. روستاها از نیروی کار جوان محروم شدند. مهلک ترین ضربه مدرنیاسیون و اصلاحات ارضی این بود که ایران تا قبل از دهه ۱۹۷۰ کشاورزی خودکفایی داشت اما از اوایل این دهه به کمبود مواد غذایی دچار شد و تا سال ۱۹۷۷ به جمع واردکنندگان مواد غذایی پیوست.

کریستین ساینس ماینور وقتی نشنگی شادمانی ناشی از برنامه مدرنیاسیون شاه از سرش پرید ظرف چند سال با چاپ چند مقاله سوالات مچ گیرانه ای را درباره ادعاهای رژیم مطرح کرد. آرنولد بیکنمن در اوایل آگوست ۱۹۶۳ در مقاله ای تحت عنوان «تردیدهای اصلاحات ارضی ایران» نوشت که از دو جهت قابل توجه است:

- ۱- در همان اوایل اعلام و اجرای برنامه منتشر شد.
- ۲- چشم اندازی را می گشود که با دیدگاه بدیهی سایر مطبوعات در پذیرش برنامه شاه تضاد داشت.

مقاله چنین آغاز شده است:

ایرانیان مطلع نگرانی شدید خود را از برنامه اصلاحات ارضی ابراز کرده معتقدند آنچه که به فرمان شاه در ژانویه ۱۹۶۲ به اجرا درآمده صرفاً غلوه‌های تبلیغاتی و سر و صدای زمین‌دارانی است که از تصرف زمینهایشان به خشم آمده‌اند. شانزده میلیون دهقان ایرانی از این برنامه هیچ منفعتی نبرده‌اند. انتقادات مطرح شده را لیبرالهای ایرانی گفته‌اند که در صورت افشای هویتشان از آزادیهای مدنی در این کشور اقتدارطلب محروم می‌شوند.

کریستین ساینس مانی‌تور در سال ۱۹۶۸ تحلیل دیگری از اوضاع ایران را که توسط پروفیسور جیمز ای. بیل انجام شده بود منتشر کرد. پروفیسور بیل از اواسط دهه ۱۹۶۰ به مدت دو سال در ایران تحقیق کرده و نتایجش را در قالب مقاله‌ای به نشریات مختلف از جمله نیویورک تایمز و فارین افزرائه کرده بود. بیل از اینکه آنها از چاپ مقاله اش امتناع کرده بودند به خشم آمده بود. سرانجام کریستین ساینس مانی‌تور حاضر به این کار شد. نتایج تحقیق بیل به اینجا ختم می‌شد که اصلاحات ارضی در فقرزدایی از فقیرترین دهقانان ایران هیچ تأثیری نداشته است.

اصلاحات ارضی در زمره یکی از افسانه‌های حیرت‌انگیزی بود که مطبوعات امریکا با جان و دل می‌شنیدند و بدون نقد و انتقاد می‌پذیرفتند. در داستان‌های تخیلی‌کننده‌ای که راجع به انقلاب سفید با ابزار تبلیغات منتشر می‌کردند چند عنصر مشترک تنیده می‌شد.

۱- آمارهای خیره‌کننده.

۲- نگاه تحسین‌آمیز به ثروتهای نفتی ایران.

۳- ذکر مثالهایی از حیف و میل‌های اقتصادی.

۴- شاه، مرد پرسودا.

چاشنی این نوع اخبار و گزارشها در عناوینی از این قبیل حس می‌شد:

انفجار توسعه در ایران: شاه به برکت درآمدهای سرشار نفتی، ملت ایران را از رکود می‌رهاند (لس آنجلس تایمز)

مسابقه ایران برای ثروت (نیوزویک)

سرمایه‌داران آبی: میلیون‌ها ایرانی با حمایت شاه بزودی سهام می‌خرند. (وال استریت ژورنال)

اقتصاد ایران حتی با وجود چهار برابر شدن قیمت نفت در دسامبر ۱۹۷۳ به شدت فشل شده بود و این وضع اسفناک در سراسر کشور دیده می‌شد. اما رسانه‌های امریکا به رغم توجه گاه و بی‌گاه به ابعاد زیانبار برنامه مدرنیزاسیون و تزلزل اقتصادی کشور اصولاً از دیدن نشانه‌های هشداردهنده بویژه در انقلاب سفید تغافل می‌کردند. یک ناظر علت تغافل عمدی مطبوعات امریکا از چنین چیزهایی را ناشی از پدیده‌ای به نام "عامل انقلاب سبز" می‌داند. بر این اساس

سیاستمداران و مطبوعات آمریکا از انقلابهای تکنولوژیک حمایت می کنند اما به انقلاب های مردمی روی خوش نشان نمی دهند.

علتی که برای مخالفت علما و روحانیون ایران با اصلاحات ارضی در مطبوعات آمریکا تراشیده شده بود به منافع مادی آنها در زمینها اشاره می کرد و اینکه حضور مذهبیبون در حوادث سال ۱۹۶۳ به خاطر محروم شدن از منافعشان بوده است. اما همین مطبوعات این نکته مهم را نادیده می گرفتند که اصلاحات ارضی نه در وقایع ۱۹۶۰ و نه در انقلاب ۱۹۷۸ بهانه ای برای تهییج و یا تحریک توده ها به تظاهرات نبود.

برنامه های انقلاب سفید برخلاف ظاهر فریبنده اش به هیچ وجه انقلابی نبود. در واقع ملغمه ای بود از تشدید زور و سرکوب در عرصه افکار سیاسی، و نارضایتی از اصلاحات دروغینی که در بسیاری از موارد نه تنها زندگی ایرانیان را بهبود بخشید بلکه بدتر و آشفته تر کرد. پروفیسور امین سیکل درباره حکومت شاه گفته است:

نظام سیاسی ای که به نیت تحکیم پایه های حکومت مطلقه شاه تأسیس شده بود نمی توانست با تغییرات اقتصادی و اجتماعی سرمایه دارانه شاه به نحو مطلوب و موثر همگام شود. زیرا دریچه های اطمینانی لازم بود تا ایرانیان از آن طریق اعتراضات و انتقاداتشان را آزادانه و قانونی بیان کنند و به تدریج با تغییرات شاه کنار بیایند. اما این دریچه های اطمینان سیاسی از آنان سلب شده بود.

اصلاحات اجتماعی در ایران از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ بر این پایه استوار شد و ناخواسته به فضای سرخوردگی و از خود بیگانگی اجتماعی دامن زد تا اینکه در انقلاب ۱۹۷۸ به انفجار رسید. مطبوعات آمریکا از تحلیل مستقل و سیستماتیک که برای سیاست خارجی ضرورت داشت در ماندند و متأسفانه افسانه ها ادامه داشت. تاجگذاری شاه مثال دیگری از آن افسانه هاست.

باعث تعجب است که در اشاره به شیوه های خشن شاه همچنان او را حاکمی موفق و محبوب مردم تصویر می کردند. مثلاً آسوشیتدپرس در سال ۱۹۷۰ با ارسال گزارشی که نیویورک تایمز نیز از آن نقل کرده بود تحت عنوان «اصلاحات در ایران نویدبخش امیدهای تازه» چنین نوشت: به رغم زرق و برقهای حکومت مشروطه سلطنتی در ایران، دموکراسی به معنای واقعی وجود ندارد. مطبوعات را کنترل می کنند، اجازه انتقاد از شاه را نمی دهند و قدرت او مطلق است. با این وصف محبوبیتش در میان مردم به واسطه انقلاب سفید افزایش یافته است.

طبیعی است که خوانندگان این مطالب در مواجهه با این نوع بافت ژورنالیستی، تحت تأثیر قرار گرفته ناخواسته از توجه به ابعاد رعب انگیز رژیم شاه طفره می روند. تصویر به شدت

خوشبینانه ای که رسانه های خبری آمریکا از شاه و دستاوردهایش ارائه می دادند؛ نخبگان، افکار عمومی و سایر اقشار را برای تحلیل، پذیرش و هضم سرنوشت محتمل او در سال ۱۹۷۸ آماده نکرد.

توهامات روزافزون: ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ مطبوعات امریکا فضای زیادی را به بزرگ نمایی موفقیت های انقلاب سفید اختصاص داده بودند که طبیعی است بسیار به نفع شاه گزارش می دادند. اما سوژه های دیگری هم درباره رژیم پهلوی وجود داشت که عمده ترین آنها عبارت بود از تاجگذاری شاه، جشنهای پرهزینه ۲۵۰۰ ساله، سلامت عمومی اقتصاد ایران، ماهیت مخالفان سیاسی سکولار که در اوایل دهه ۱۹۷۰ به مبارزه چریکی در شهرها روی آورده بودند و روابط امریکا و ایران. شاه در صدد بود برای خود دودمانی سلطنتی دست و پا کند بنابراین در سال ۱۹۶۷ طی مراسم پرطمطراقی تاج بر سر گذاشت. نشریه تایم چند ماه پیش از برگزاری جشن تاجگذاری در تیرگی نوشته بود:

۲۶۲

مغرور چون طاووس، کسی در استحقاق او برای پادشاهی تردید نکرده است.

نیویورک تایمز صفحه اول خود را به درج خبر و چاپ چند عکس بزرگ از جمله تاجگذاری شهبانو اختصاص داد. به نوشته خبرنگار این نشریه، درخشش شکوه و عظمت مراسمی که شاه برگزار می آن را ۲۶ سال عقب انداخته بود تا بر اوضاع ایران مسلط شود و میهنش را به سمت پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی هدایت نماید، چشمها را خیره می کرد. لحن مجله نیوزویک در گزارش نقادانه مراسم تاجگذاری و جنجال تبلیغاتی آن آمیخته به استهزاء بود اما با درج عبارات تحسین کننده انقلاب سفید، گزندگی زبانش را ملایم ساخت. مجله لایف او را به خاطر شکیبایی در تعویق تاجگذاری تا زمانی که توانست کشورش را با اصلاحاتی مهم و مؤثر وارد دنیای مدرن کند ستود.

همین دیدگاه تمجیدآمیز در مجله نشنال جغرافی در پوشش مراسم تاجگذاری شاه دنبال شد. شاه در مطبوعات امریکا، اصلاحگر خودکامه ای معرفی می شد که وجودش ضرورتی تامه داشت ولی رعایایش قدر زحمات او را نمی دانستند. واشنگتن پست و ریدرز دایجست نیز در توصیف شاه از او به یک مدرن اندیش جهان سومی یاد می کردند که توفیقات بی نظیری به دست آورده است. در واقع تصویر ژورنالیستی او در مطبوعات امریکا مردی متعهد به پیشرفتهای اجتماعی کشورش بود.

از تاجگذاری شاه چهار سال می گذشت که مراسم پرتجمل دیگری در پاییز ۱۹۷۱ به نام

جشنهای ۲۵۰۰ ساله برگزار شد. هدف از این برنامه پرخرج، تأکید بر بنیانگذاری امپراتوری پارس و تأسیس سلطنت به دست کوروش کبیر، نخستین شاه ایران، بود. مطبوعات آمریکا در انعکاس اخبار و گزارشهای جشنهای ۲۵۰۰ ساله دچار نوعی دوگانگی شده بودند. آنها از یک سو گزارشهای رنگارنگی می‌فرستادند و از سوی دیگر بعضی از روزنامه‌نگاران در لابه‌لای عبارات و جمله‌پردازیهای تحسین‌آمیز خود کنایه‌هایی به اسرافهای زیانبار آن زده‌پند و اندرزهایی هم ضمیمه آن کنایات می‌کردند. نیویورک تایمز در یکی از سرمقاله‌های خود با اشاره به اسرافهای باورنکردنی در این مراسم، شاه را چنین دست‌انداخت: او دنیای افسانه‌ای شهرزاد را در چادرهای مجهز به دستگاه تهویه برای سران دولتها بازآفریده است. آنها روی تختهای مخملین می‌نشینند و پیشخدمتهای ملبس به لباسهای یکدست که هر یک به قیمت هشتصد دلار از سوئیس خریداری شده‌اند از آنها با غذاهایی که از رستورانهای ماکسیم پاریس مستقیماً به ایران آمده، پذیرایی می‌شوند. شاید این رسم فرمانروایان ایران باشد اما مفید به حال ملتی رو به پیشرفت که زیر بار بدهیهای کمرشکن است و در چنگال فقری مزمن گرفتار آمده، نیست.

۲۶۳

البته این نوع کنایات و نگارشها به معنای تعهد مطبوعات نبود چرا که اگر آنها در خود چنین تعهدی را احساس می‌کردند ادعاهای شاه در مورد اصلاحات ارضی را حقیقت‌یابی کرده به نقض حقوق بشر در ایران توجه می‌کردند.

ماجرای جشن تخت‌جمشید دلالت می‌کند بر همان اشکال بزرگ مطبوعات آمریکا در بازتاب اخبار ایران از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ که همواره به تناقضات جامعه ایران بی‌اعتنایی می‌کردند. همانطور که از سرمقاله نیویورک تایمز در مورد این جشن می‌فهمیم، مطبوعات آمریکا گاهی اوقات به عاداتهای اسراف‌کارانه شاه انتقاداتی می‌کردند و حرفهایی نیز راجع به فقر شدید مردم ایران می‌نوشتند اما روال و خط‌مشی آنها در آن سالها این بود که شاه را به خاطر دستاوردهای چشمگیر اقتصادی و اجتماعی می‌ستودند، اقتصاد ایران در سال ۱۹۶۳ را الگوی جهان سوم معرفی می‌کردند و به عدم پیشرفت سیاسی کشور کاری نداشتند.

بی‌توجهی عمومی مطبوعات آمریکا تنها به تناقضات اقتصادی ایران محدود نمی‌شد. گسترش دامنه و استمرار مبارزات سیاسی علیه رژیم در داخل کشور نیز جزء مقولات فاقد ارزش برای رسانه‌های آمریکا بود. با وجودی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ مبارزات مسلحانه به عرصه شهرها کشیده شد، اما مطبوعات آمریکا همچنان بر نادیده گرفتن این علائم هشدار دهنده و تأکید بر وجود حمایت گسترده مردمی از شاه اصرار می‌ورزیدند.

نیویورک تایمز در سال ۱۹۷۲ از نتایج تحقیقات هیئت تحقیق سازمان ملل که وضعیت

حقوق بشر در پرتغال، یونان و ایران را بررسی کرده بود گزارشی درج کرد. دستگیری صدها ناراضی سیاسی، محاکمه‌های مخفی و اعدام از جمله موارد متعدد نقض حقوق بشر در این کشورها بوده است. این نشریه فقط به همین خبر اکتفا کرد و یافته‌های هیئت را پی گیری ننمود. تندترین موضعی که نیویورک تایمز در مورد فقدان آزادی در ایران گرفت در سرمقاله‌ای به سال ۱۹۶۷ بیان کرد که شاه را «دیکتاتور خیرخواه» نامید. در ۲۵ سال انعکاس اخبار و گزارشهای ایران، این تنها باری بود که واژه دیکتاتور را به شاه اطلاق کرد. سرمقاله مذکور بعد از کلی تعریف از بلوغ و پختگی شاه و انقلاب سفید آورده است:

کارنامه او به عنوان یک اصلاح طلب اصولاً در حوزه فلسفه سیاسی، کارنامه بسیار ضعیفی است. پیروزی شاه بر مصدق و جبهه ملی در سال ۱۹۵۳ با سرکوب همه مخالفان سیاسی پی گیری شده است. آزادیهای دموکراتیک در ایران صرفاً جنبه نمایشی دارند. مخالفان او در شهرها ابراز می کنند وقتی انتخابات به معنای واقعی کلمه آزاد نیست اعطای حق رأی به زنان چه دردی را دوا می کند؟

از دیگر مواردی که در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ بازتاب ناچیزی در مطبوعات امریکا داشت، تحکیم و تعمیق روابط ایران و امریکا بود که نهایتاً در دکترین نیکسون تجلی یافت. روح امریکاییها هم خبر نداشت که ایران در منظومه منافع استراتژیک امریکا به تدریج نقش محوری پیدا می کند.

ایران از اواخر دهه ۱۹۶۰ تبدیل به یک بازیگر مهم می شد. اما در این دوره موضوع مورد بحث مطبوعات امریکا علاوه بر مانور روی اندیشه‌های مدرن شاه دو بحث دیگر را در بر می گرفت:

- ۱- ایران متحد مطلق و نخستین خط دفاع در برابر تحرک شورویها در خلیج فارس است.
- ۲- ایران جزیره‌ای است با ثبات در یک منطقه ذاتاً بی ثبات.

دکترین نیکسون نقطه عطف روابط ایران و امریکا را رقم زد اما عملاً در رسانه‌های امریکا بدان اشاره‌ای نمی شد. این دکترین به خاطر محدودیتهای ذاتی رسانه‌های امریکا به عنوان یک سیستم اساساً قابل طرح نبود. صفحات مجلات و روزنامه‌های امریکا در اشغال حوادث و بیتنام بود و بخشی را هم که به خاورمیانه اختصاص می یافت دائماً به درگیریهای اعراب و اسرائیل می پرداختند.

استراتژی نیکسون - کیسینجر یا دکترین نیکسون در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ در واکنش به شکست حضور نظامی امریکا در ویتنام طراحی شد که بر تغییر بزرگی در سیاست خارجی امریکا دلالت می کرد و نقطه عطفش توجه به ایران به عنوان تولید کننده نفت و

برخوردار از تواناییها و امکانات استراتژیک در خلیج فارس بود که سیاستمداران امریکا را وادار به تجدید نظر و تغییر دیدگاهشان درباره اهمیت ایران کرد.

علت عجله و اشتیاق دولت نیکسون به ایران ناشی از این واقعیت بود که انگلستان تا سال ۱۹۶۸ توانایی تحمل بار اقتصادی حضورش در منطقه خاورمیانه را از دست داده، خسته شده بود بنابراین تصمیم داشت خروج برنامه ریزی شده نیروهایش از خلیج فارس را سرعت ببخشد. به اعتقاد واشنگتن این اقدام موجب بروز خلاء قدرتی می شد که می بایست توسط امریکا یا متحدی قدرتمند پر می شد. ایران تمام امتیازات لازمه را داشت فقط از ضعف قدرت نظامی رنج می برد که با فروش سلاح و تقویت و تربیت ارتش ایران این ضعف برطرف می شد. نیکسون موافقت کرده بود غیر از سلاح هسته ای عملاً هر جنگ افزاری که ایران بخواهد در اختیارش قرار گیرد.

رژیم پهلوی که فاقد مشروعیت و پشتوانه مردمی در ایران بود می کوشید ابزارهای قدرت نمایی را فراچنگ آورد بویژه برای مقابله با چالشهایی که از سطوح پایین گریبانش را می گرفت. این اتفاقات از دید سیاستمداران و سیاستگزاران امریکا مخفی نمی ماند. مثلاً سناتور هیوبرت اچ. هامفری در سال ۱۹۶۱ نگرانی خود را چنین ابراز کرد:

آیا می دانید رئیس ارتش ایران به یکی از افراد ما چه گفته است؟ او گفته اکنون ارتش به برکت کمکهای امریکا سروسامان گرفته و اکنون قادر به مقابله با غیر نظامیان است. چنین ارتشی برای سرکوب مردم ایران سازماندهی شده نه برای جنگ با روسها.

اواخر جولای ۱۹۷۷ سئوالاتی پیرامون فروش بی حساب سلاح به ایران در کنگره مطرح شد. سناتور آبراهام ریپیکوف در حمایت از فروش سلاح به ایران نظر خود و همکارانش را چنین بیان کرد:

ایران از هم پیمانان مهم امریکاست. پنجاه درصد نفت جهان از تنگه هرمز عبور می کند و تنها نیروهای مسلح ایران قادر به تأمین امنیت عبور و مرور نفت از این تنگه است. محروم کردن این کشور از سلاح، حماقت محض از طرف امریکاست.

امپراتوری جدید ایران: ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷

بین احیای مجدد سلسله پهلوی در سال ۱۹۵۳ و مرگش در انقلاب سال ۱۹۷۸ در دو مرحله، حجم توجه مطبوعات امریکا به ایران بی نهایت افزایش یافت و صفحاتشان پر بود از وقایع ایران. اولین مورد در مراحل آغازین انقلاب سفید رخ داد و دومین مورد در تحریم نفتی اعراب علیه غرب در سال ۷۴-۱۹۷۳، بویژه که در این سالها رابطه اقتصادی ایران برای امریکا

به شدت منفعت داشت و خریدهای تسلیحاتی ایران نیز صدای بعضیها را در امریکا درآورده بود. انتقادات از رژیم شاه و طرح سؤالات مزاحم از او مانند تلاشهایش برای رسیدن به جایگاه قدرتی نظامی، نقض حقوق بشر و شیوه‌های حکومتش از همین سالها به تدریج رو به افزایش گذاشت اما هرگز از چارچوب این فرض دائمی خارج نمی‌شدند که ایران جزیره ثبات و متحد مطمئنی برای امریکاست. علت تغییر رویکرد مطبوعات امریکا و طرح انتقاد از شاه از اواخر سال ۱۹۷۳ به بعد، ناشی از این بود که دولتی ضعیف و تحت‌الحمایه به تدریج به حاکمی مستکبر و زیاده‌خواه و طالب جای پا در میان قدرتهای جهانی تبدیل می‌شد، امریکاییها را پند و اندرز می‌داد، و با اقداماتش هزینه‌های وحشتناکی روی دست جهان صنعتی می‌گذاشت و موجب ضرر آنان می‌شد. با این وجود، آن طور که انتظار می‌رفت مطبوعات امریکا انتقادهای سختی از او نمی‌کردند که این گواه نفوذ او در سیاستمداران، شرکتها و مطبوعات امریکا بود. امریکاییها در سال ۱۹۷۳ دریافته بودند که بحران انرژی جدی است و اعراب را مقصر می‌دانستند. در نشریات امریکا کاریکاتورهای مختلفی از عربهای خپل در حال خندیدن به غریبها می‌کشیدند. اما در واقع شاه غیرعرب ایران بود که فرصت را برای هدایت اوپک به سمت افزایش هفتاد درصدی قیمتها مگتم شمرد.

گزارشهای مطبوعات در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ درباره خریدهای تسلیحاتی ایران صرفاً شرح اجناس، قیمت و شرکتهای فروشنده را دربرمی‌گرفت. سال ۱۹۷۵ مغزهای متفکر و نخبگان عرصه قدرت در خارج از مجموعه کاخ سفید در مورد ساختار قدرت و میزان تقویت آن در ایران ابراز نگرانی کردند. لحن مطبوعات و نظریات ارائه شده در آنها نیز به تبع این ابراز نگرانیها تغییر کرد. بعضیها در برابر سیاستی که می‌گفت به شاه هر چه می‌خواهد بدهید مقاومت می‌کردند. مثلاً در اوایل سال ۱۹۷۵ لس‌آسپین، نماینده کنگره، لایحه‌ای را در مخالفت با فروش شش فروند ناوشکن به ایران به قیمت هفتصد میلیون دلار تقدیم کرد. این اقدام به نقل از نیویورک تایمز درست همزمان با بالاگرفتن انتقادات از فروش سلاح به خاورمیانه بود.

اشاره به بالاگرفتن انتقادات حاکی از نوع رابطه مطبوعات با سیاست خارجی امریکاست. تا زمانی که نخبگان قدرت در خارج از مجموعه کاخ سفید و دولت، چنین اعتراضاتی را مطرح نکرده‌اند مطبوعات نیز معمولاً چارچوبهای خبری جدید درباره یک دولت دست‌نشانده را ایجاد نمی‌کنند. در دوران جنگ سرد هرگاه اتفاق نظر بر سر سیاستهای دولت وجود داشته باشد مطبوعات نیز تابع این اتفاق رأی هستند و سؤالات معنی‌داری درج نمی‌کنند. اما به محض آنکه عناصر و اعضای مهم کنگره در مورد سیاست دولت لب‌به‌اعتراض بگشایند روزنامه‌های مطرح امریکا به درج آن اعتراضات و مانور روی آنها می‌پردازند زیرا این استراتژی به نوبه خود

خبرسازی و در واقع تشکیل دهنده عناصر خبر است. روال مطبوعات در این موارد نیز پیروی و فرمانبرداری است.

واشنگتن پست در اواسط دهه ۱۹۷۰ اختصاً در انتقاد به تسلیح رژیم شاه موضع محکمی اتخاذ کرده بود. هرچند این نشریه سالها انتقادات تندی از شاه نکرده بود اما شاید یکی از انگیزه‌های مواضع سرسختانه اش به خاطر تنفرش از دولت نیکسون باشد. به هر حال واشنگتن پست صرف نظر از انگیزه‌هایش در سرمقاله ژانویه ۱۹۷۵ نسبت به «فروش احمقانه سلاح» به خلیج فارس هشدار داد. یک سال بعد درباره شبکه‌ای از تعهداتی نوشت که روز به روز خطرناک تر و در دسرسازتر می شدند و نسبت به سیاست بی منطق آمریکا در ارسال پیشرفته ترین تکنولوژیهای نظامی به ایران هشدار داد که مشکلات روزافزونی برای هر دو کشور درست می کند. در سال ۱۹۷۶ نیکسون را به خاطر تصمیم به تسلیح ایران متهم به سیاست مخفی کاری، غیرمسئولانه و آمرانه کرد.

در حالی که خریدهای تسلیحاتی شاه در معرض انتقادات رسانه‌ها قرار گرفته بود آنها از جنبه‌های اقتصادی و توسعه ایران تا سال ۱۹۷۳ غفلت نمی کردند. زیرا افزایش قیمت نفت منجر به درآمدهای کلانی برای ایران شده بود و امپراتوری جدید ایران شکل می گرفت. روزنامه‌های امریکا به موازات بحث درباره درآمدهای سرشار نفتی ایران از مشکلات اقتصادی داخلی نیز مطالبی را می نوشتند. مثلاً واشنگتن پست که همواره دیدگاهی مثبت و خوش بینانه به ایران داشت در سرمقاله ای نوشت:

ایران، سرزمینی که در زمان بربریت اروپا تمدن شکوفایی داشت، امروز قادر به تأمین غذای خود نیست. شاه از عزت و عظمت دم می زند در حالی که ۷۰ درصد مردمش بی سوادند و ۶۰ درصد بقیه زندگی بخور و نمیری دارند.

تا سال ۱۹۷۳ برخی از صاحب نظران برجسته مانند پروفیسور ماروین زونیس از دانشگاه شیکاگو که در کنگره نیز سخنانی ایراد می کردند نسبت به بروز مشکلات و ظاهر فریبنده پیشرفتهای مادی صوری هشدار داده بودند. به قول زونیس:

می توانید به هتل هیلتون، دربند، کلوب شاهی یا یکی از بوتیکهای بزرگ و خیره کنند تهران بروید و در عین حال نفهمید که در فقیرترین کشور دنیا قدم می زنید.

ریچارد کاتم در توصیف توقف عملی پیشرفتهای اجتماعی بر اثر کاغذبازیهای اداری، فساد و بی میلی شاه به تقسیم قدرت به اعضای کمیته چنین گفت:

هیچ جا سراغ ندارم ترفندهای تبلیغاتی به اندازه کاری که دولت ایران کرده موفقیت آمیز بوده باشد. اما به پشت صحنه که برویم رسواییهایی بر ملا می شود که رسوایی واترگیت در قیاس با آنها

کوچک می نماید.

تا سال ۱۹۷۸ استفاده از نظرات فرهیختگان و دانشگاهیان درباره ایرانیان و انعکاس آرای آنها به ندرت در مطبوعات امریکا دیده می شد. در سال ۱۹۵۳ اساساً یا در سال ۱۹۷۶ تفسیر و نظر تخصصی در گزارش های خبری مربوط به ایران پیدا نمی شد. ولی همین مطبوعات با شروع انقلاب ایران و بویژه در بحران گروگانگیری برای درک وقایعی که پی در پی حادث می شدند به دانشگاهیان روی آوردند.

یک نوع از گزارشهایی که غالباً در اواسط دهه ۱۹۷۰ در مطبوعات رایج بود به سوء مدیریت و ثروتهایی می پرداخت که از فروش نفت حاصل آمدند. لحن گزارشها بیش از آنکه هشداردهنده و بیدارکننده باشد اندرگونه و مشفقانه بود. تحلیل را با انتقاد شروع می کردند و در حد و مرز قضایای اقتصادی باقی می ماندند. ابعاد سیاسی به ندرت در این مقولات وارد می شد و تناقضات ناشی از رژیم فئودالی و مدرنیزاسیون کاملاً در حاشیه بود. در نهایت خواننده دچار این احساس می شد که اگر شلم شوربای به وجود آمده بر اثر ورود سیل آسای درآمدهای نفتی مهار شود توسعه مسیر خود را به سرعت طی می کند.

به موجب قرارداد بی سابقه مارس ۱۹۷۵ ایران پذیرفت ظرف پنج سال پانزده میلیارد دلار کالا و خدمات از امریکا خریداری کند. هفت میلیارد نیز برای احداث هشت نیروگاه هسته ای توسط امریکا اختصاص یافت. به قول نیویورک تایمز، این توافق نامه تجاری متقابل، بزرگ ترین توافق تجاری تاریخ بود. لس آنجلس تایمز در سرمقاله اش از این معامله استقبال کرد و در بیان استدلال خود نوشت:

البته توافق نامه تجاری پانزده میلیارد دلاری بین ایران و امریکا بسیار حیرت انگیز است، اما برخلاف نظر مخالفان، ترسناک نیست. یک سوم سهم قرارداد برای خرید اسلحه هزینه می شود و سهم منصفانه ای نیز به خرید هشت نیروگاه هسته ای اختصاص می یابد.

لس آنجلس تایمز این گونه مقاله اش را خاتمه می دهد:

امریکا در مجموع با لطف و بزرگمنشی به کارهای شاه نظر می کند. به هر حال او منابع ارزشمند کشورش - نفت - را برای مدرنیزه کردن یک سرزمین کشاورزی بدوی خرج می کند. در مطبوعات امریکا سؤالاتی درباره دولت تک حزبی شاه مطرح می نمودند اما همواره با تأکید بر تعهد شاه به پیشرفتهای اجتماعی و گذاشتن نام کمونیست، تروریست یا فناتیک بر مخالفان او، نگرانیهای افکار عمومی را خنثی می کردند. مثلاً اریک پیس در مقاله ای که در ماه مه ۱۹۷۵ راجع به تعدیل نظام سیاسی نوشت، اقدامات شاه را در بستر تلاشهایش برای جلب افکار عمومی گذاشت و حرف رژیم را که معتقد بود نظام تک حزبی منجر به مشارکت بیشتر

مردم می شود بدون نقد و انتقاد تکرار کرد.

مطبوعات آمریکا علی‌رغم استقرار نظام تک‌حزبی در ایران برای توصیف حکومت مطلقه شاه همچنان از عبارات جایگزین به جای کلمه «دیکتاتوری» یا «حکومت پلیسی» استفاده می‌نمودند.

از اوایل ۱۹۷۳ شاید در نتیجه سر و صدایی که ایران به راه انداخته بود در مطبوعات آمریکا بدون هیچ تحلیل مفصلی به شیوه‌های حکومت او اشاراتی می‌کردند. قید تعهد او به دموکراسی که عرف رایج بود، به طور کامل حذف شد و چارچوبی که به جایش نشست طرز رفتار و برخورد او با ناراضیان سیاسی بود. البته ابراز نگرانی یا احساس خطر از رفتار شاه با ناراضیان در سطور روزنامه‌ها جایی نداشت. مثلاً نیویورک تایمز در مقاله‌ای در سال ۱۹۷۳ نوشت:

سازمان پلیس مخفی کشور... در سرکوب مخالفان سیاسی رفتار بی‌رحمانه‌ای اعمال کرده است.

جمعی از نویسندگان و اندیشمندان امریکایی از جمله کورت ونگات و نوآم چامسکی به حبس دوازده روزنامه‌نگار، نویسنده و فیلم‌ساز ایرانی اعتراض کردند اما نشریه پرتیراژ نیویورک تایمز این قضیه را نادیده گرفت. البته در سپتامبر ۱۹۷۴ به شکل صوری در مقاله‌ای به نقض حقوق بشر پرداخت. نخستین سازمان بین‌المللی مهم در امر حقوق بشر که گزارشش درباره نقض حقوق بشر در ایران سروصدای زیادی به پا کرد، سازمان عفو بین‌الملل بود که در سال ۱۹۷۴ رژیم شاه را از جمله سرکوبگرترین رژیم‌های دنیا معرفی کرد و از آن‌پس تا سال ۱۹۷۶ اشاره به نقض حقوق بشر در ایران به مطبوعات آمریکا راه یافت. نکته مهم در مورد افزایش نگرانی مطبوعات آمریکا از نقض حقوق بشر در ایران، نحوه بیان آن بود که:

۱- اشاره به موارد نقض حقوق بشر را خیلی کوتاه و گذرا در لابه‌لای عبارات یک گزارش خبری مفصل می‌گنجاندند. در واقع موضوع مذکور را کوچک و بی‌اهمیت جلوه می‌دادند و در عوض به انتخاب خودشان موضوعات اقتصادی و سیاست خارجی را بزرگ می‌کردند. مثلاً نیویورک تایمز در سال ۱۹۷۵ فقط سه نکته در مورد حقوق بشر ایران منتشر کرد. در حالی که همین نشریه در سال ۱۹۷۵، ۱۵۰ مقاله درباره ناراضیان و نقض حقوق بشر در شوروی منتشر ساخت.

۲- هیچ‌گاه اخبار و گزارش‌های مستقیم در این موضوع درج نمی‌کردند و صرفاً به نقل قول از سازمانهایی مانند عفو بین‌الملل، اتحادیه بین‌المللی وکلای دموکرات، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و... اکتفا می‌شد، بی‌آنکه رأساً نیز نتایج گزارش‌های این تشکلهای را پی‌گیری کنند. دستاویز مطبوعات آمریکا در عدم پی‌گیری حقوق بشر در ایران حاکمیت نظام پلیسی بود.

اندرو بوریس از واشنگتن پست نوشت:

در کشوری مثل ایران که به شدت کنترل می‌شود، اطلاعات غیررسمی کم است، تماس با گروه‌های مخالف، غیرقانونی و عملاً ناممکن است. تعیین صحت و سقم اطلاعات رسمی به راحتی میسر نیست، همه جا شایعه رواج دارد و دیپلماتها از ترس به خطر افتادن منابع اطلاعاتی و خبرچینان خود در افشای اطلاعاتشان اکراه دارند.

ردّ این بهانه مطبوعات امریکا ساده است. سازمان عفو بین‌الملل یا کمیسیون بین‌المللی قضاات چگونه می‌توانستند از ایران اطلاعات جمع کنند اما روزنامه‌نگاران امریکایی نمی‌توانستند؟

رسانه‌های خبری امریکا بعد از سقوط شاه صفحات فراوانی را به درج اتهامات تبعیدیها و فراریان جمهوری اسلامی ایران اختصاص داده‌اند؛ آیا در قبل از انقلاب چنین افرادی در خارج از ایران به سر نمی‌بردند؟

وقتی تفاوت‌های انتقاد از وسیله را با تردید در هدف مقایسه می‌کنیم نتیجه حاصله این می‌شود که آنچه در مطبوعات امریکا به عنوان انتقاد از شاه درج می‌شد در واقع روشهای او را هدف می‌گرفت و انگیزه‌ها و اهدافش از نقد و انتقاد مصون می‌ماند. از آن طرف منتقدان و معترضان شاه را یا تحقیر می‌کردند و یا نادیده می‌گرفتند. نتیجه نهایی پردازش اخبار و گزارشهای ایران در رسانه‌های امریکا این می‌شد که در ذهن مردم امریکا تصویر یک مرد ناشکیبای دمدمی مزاج که گاهی اوقات نسنجیده و تند و خشن عمل می‌کرد از شاه درست می‌شد ولی او را فردی ارزیابی می‌کردند که بهترین مصالح را برای کشورش در نظر داشت و در هر شرایطی در مسیر درست حرکت می‌کرد. نمونه این رویکرد ژورنالیستی را در گزارش سال ۱۹۷۴ واشنگتن پست درمی‌یابیم:

شاه تمشیت حکومتی سختگیر و حکومتی پلیسی را برعهده دارد. او برای ۳۳ میلیون ایرانی روشن ساخته که ایران امروز همین است ولی ایران فردا، ایرانی متفاوت، چون او شخصاً سرنوشت ایران را تعیین می‌کند. وی چاره‌ای نداشته که کشورش را به سمت رقابت اقتصادی و صنعتی با کشورهای توسعه یافته غرب سوق دهد.

روزنامه‌های امریکایی علی‌رغم شواهد و قرائین ضد و نقیض، غالباً حکومت مبتنی بر زور را به وضعیتی باثبات تعبیر می‌کردند. اما حتی ارتش هفتصد هزار نفری شاه نیز نتوانست ثبات واقعی را برای او فراهم سازد. در واقع ضعف و عدم انسجام رژیم به محض برخورد با نخستین چالشهای جدی از سوی مردمش در سال ۱۹۷۸ آشکار شد.

مطبوعات و انقلاب ۱۹۷۸: غرب رویاروی شرق

تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا وقوع انقلاب اسلامی ایران را به فاجعه تعبیر کرده و یکصدا اظهار داشته‌اند که شکست اقدامات آمریکا در پیشگیری یا جلوگیری از وقوع این فاجعه، ناشی از ضعف اطلاعات امنیتی و جاسوسی بوده است.

طبق یک نظریه، هنگامی که ابزار و مجاری کسب اطلاعات رسمی فاقد کارایی لازم برای سیاست خارجی می‌شوند مطبوعات می‌توانند نقش مهم خود را در پرکردن این خلأ و ناکارآمدی کانالهای رسمی ایفا کنند، مشروط بر آنکه از آزادی و استقلال عمل درست برخوردار باشند. روزنامه نگاران با تحلیل اوضاع روز می‌توانند بحثهایی را درباره سیاستهای کشورها دامن بزنند که سیاستمداران را از دنبال کردن یک مسیر مجهول و خطرناک منصرف کرده آنان را دچار تردید کنند. این کارکرد تنها در صورتی مفید خواهد بود که مطبوعات بدون وابستگی به دستگاه سیاستگذاری رسمی کشورشان وظیفه خود را عملی سازند در غیر این صورت عملکردشان به نتایج خطرناکی ختم می‌شود و یک دور تسلسل فریب را تکرار می‌نماید.

روال انعکاس اخبار و گزارشهای مطبوعات آمریکا از وقایع منتهی به پیروزی انقلاب ایران همان الگو و روال ۲۵ سال قبل بود. در واقع، تأثیرپذیری از احساسات نژادپرستانه، پیروی از ایدئولوژی و درج اندیشه‌های خیالبافانه که از سال ۱۹۵۳ در پوشش اخبار ایران دخالت داشتند در وقایع انقلاب ایران به مراتب شدیدتر و بیشتر شدند.

مطبوعات آمریکا ابتدا نسبت به مخالفان رژیم شاه بی‌اعتنا بودند، سپس مانند قیام ۱۹۶۳ لجن مالشان می‌کردند. آنها در این مرحله، ادعاهای رژیم شاه و مقامات واشنگتن را که مشکلات پیش آمده را به خرابکاریهای مارکسیستها و مرتجعین مذهبی نسبت می‌دادند مو به مو تکرار می‌کردند. واشنگتن پست در یکی از سرمقاله‌های سپتامبر ۱۹۷۸ دیدگاههای خود درباره مخالفان شاه را در این جمله خلاصه کرد:

مخالفت جنون‌آمیز عناصر مذهبی و فعالیتهای کمونیستهای برانداز به هم آمیخته و آتش مسمومی پخته است.

رسانه‌های آمریکا زبان و بیان خاص مذهبی انقلاب ایران را با شعارها و اغراض فرقه‌ای یکسان می‌پنداشتند و پیوسته از القائات ارتجاع مذهبی در تحریک مردم می‌نوشتند. خواست بحق مردم در تعیین سرنوشت و برخورداری از عدالت، در نوشتارهای آنها جایی نداشت و حتی حرف مایکل ام. جی. فیشر، مردم‌شناس، را نشنیده می‌گرفتند که گفته بود:

انقلاب ایران و زمان وقوعش ناشی از علل اقتصادی و سیاسی بود اما سرعت پیشرفت و شکل آن ملهم از سنت اعتراضات مذهبی است.

رسانه های امریکا در توصیف حوادث انقلاب ایران دائماً از چنین عباراتی استفاده می کردند: زد و خورد خونین؛ سالی پر از آشوبهای خونبار؛ قیام خشونت آمیز؛ اوباش غارتگر؛ خشونت بر ضد شاه؛ و ...

پس فرض نامعقولی نیست که مردم امریکا می پنداشتند ایرانیان درگیر شورشهای مسلحانه هستند. غافل از اینکه جنگ مسلحانه مردم با نیروهای شاه فقط دو روز پیش از سقوط او و صرفاً در شهرهای بزرگ و توسط جوانان صورت گرفت.

ایرانیان خواستار برچیده شدن بساط سلطنت بودند. اگر بگوییم انقلاب ایران مردمی ترین انقلاب تاریخ مدرن بود سخنی به گزاف نگفته ایم. به اعتراف آسوشیندپرس در خبر اکتبر ۱۹۷۸، در اعتصابات ایران همه اقسار شرکت داشتند. اما مطبوعات امریکا به ماهیت کاملاً مردمی آن وقعی نمی نهادند و حتی یک بار نشد از مردم ایران به خاطر اراده و شجاعتهشان در بیان خواسته های سیاسی یا اخلاقی تعریف کنند. از آنجایی که ذهن غریبه با تصورات از پیش ساخته و پیشداوری در باره ماهیت شورش و اغتشاش قالب گرفته و در مورد ایران نیز مطبوعات امریکا از مخالفان شاه به «فناتیک» و «متعصبین کوردل» نام می بردند لذا در این بستر فکری برای مصالح و خواسته های انسانی ایرانیان جایی نمی یافتند. طبیعتاً اطلاعات و دیدگاه مردم امریکا از اعتراضات و اعتصابات در ایران ناپخته، صوری، بی محتوا و نادرست بود. به گفته اریک رولو، روزنامه نگار فرانسوی و صاحب نظر در مسائل خاورمیانه:

مردم ایران خواستار تحقق اراده خود بودند اما کمتر ناظر غربی یافت می شد که به این حرکت یکپارچه، انگ فناتیک نزنند.

تفسیرهای مطبوعات امریکا حول دو پرسش بود:

۱- ایرانیان علیه چه برخاسته بودند؟

۲- ایرانیان از چه طرفداری می کردند؟

ریشه انقلابها را در نارضایتی باید جست. و شورشیان ایران به ادعای مطبوعات امریکا از برنامه مدرنیزاسیون محمدرضا شاه ناراضی بودند. خبرگزاری یو.پی.آی در آگوست ۱۹۷۸ چنین خبری را مخابره کرد:

دیروز برای ممانعت از شورش افراطیون مذهبی که با برنامه شاه در اعطای آزادی به ملت مسلمان ایران مخالف هستند در سه شهر دیگر نیز حکومت نظامی اعلام شد.

یکی دیگر از نویسندگان این خبرگزاری نوشت:

درگیری مسلمانان محافظه کار با پلیس ضدشورش؛ مسلمانان محافظه کار از برنامه شاه برای مدرنیزه کردن ایران ناخشنودند.

مطبوعات امریکا در شش ماه نخست انقلاب از مارکسیسم به عنوان کاتالیزور شورشها و اعتراضات یاد می‌کردند و ریشه مشکلات شاه را مارکسیستهای مسلمان می‌دانستند. آنها از رهبری امام خمینی به ندرت حرفی می‌زدند و اوج توجهشان به او در نوامبر ۱۹۷۸ یعنی یازده ماه بعد از آغاز حرکت‌های مردمی بود. ناآشنایی روزنامه نگاران امریکایی با تاریخ ایران باعث شد تا مدت‌ها امام خمینی برای آنها نامکشوف و در واقع مجهول باشد. نشریات وال استریت ژورنال، تایم و یو اس نیوز اند ورلد هر سه در تابستان ۱۹۷۸ با چاپ مقالاتی از آیت الله محمدکاظم شریعتمداری به عنوان رهبر ایران نام بردند و فقط یو اس نیوز اند ورلد اشاره‌ای گذرا به امام خمینی کرد.

سیاست ایران و کلاً جهان سوم از منظر مطبوعات امریکا قائم به فرد محسوب می‌شد. فرانسس فیتزجرالد در بحبوحه انقلاب در مقاله‌ای نوشت:

بنا به پندار مطبوعات و مقامات واشنگتن، شاه در ایران تنها فردی است که وزنه‌ای به حساب می‌آید. کشور توسعه نیافته او از سیاست به مفهوم موجود که در کشورهای پیشرفته وجود دارد برخوردار نیست. ایرانیان از سیاست رویگرداندند و وجود یک دیکتاتور را برای خود لازم و مفید می‌شمارند. این پنداره‌ها تقریباً درباره تمام کشورهای جهان سوم بر دستگاه سیاست خارجی امریکا سایه انداخته و به شکل سنت درآمده است.

سردمدار مطبوعاتی - که شانس مقاومت شاه را در برابر موج انقلاب بالا می‌دانست - مجله تایم بود که در ماه ژوئن نوشت:

کمتر کسی باور می‌کند که شاه در سرازیری سقوط افتاده باشد. او زمام قدرت را همچنان در دست دارد و مردم بویژه ارتش، کشاورزان و طبقه نوپای کارگران صنعتی از او پشتیبانی می‌کنند. طی یک بررسی علمی ثابت شده که مطبوعات امریکا استعمال واژه «انقلاب» را تابو دانسته و به شدت از آن پرهیز می‌کردند تا اینکه نیویورک تایمز در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۹ یعنی یک هفته پیش از فرار بختیار بالأخره واژه انقلاب را در سطور خود گنجانده. کریستین ساینس مایناتور در ۱۱ دسامبر؛ واشنگتن پست در اوایل فوریه و مصادف با بازگشت امام خمینی به ایران؛ و سایر مطبوعات از جمله شبکه‌های رادیویی بعد از سقوط دولت بختیار در فوریه ۱۹۷۹ کلمه انقلاب را در ادبیات خود برای ایران به کار گرفتند.

در تحقیق خود پی بردیم که مطبوعات امریکا از واژه‌ها و ترکیباتی مانند «با اراده محکم»، «مصمم»، «خودکامه»، و در اندک مواردی «مشت آهنین» برای توصیف شاه استفاده می‌کردند و هیچگاه با الفاظی مانند «ظالم»، «رژیم درنده خو»، «یا حاکم مستبد» که برای رژیم‌های ناهمسو با منافع امریکا به کار می‌بردند به او اشاره نمی‌کردند. واژه دیکتاتور تنها یک بار و آن

هم در بافتی مثبت به شاه اطلاق شد.

در میان تمام عوامل دخیل در انقلاب ایران عامل مذهب به عنوان الهام بخش و محرک نیروی انقلابی باعث سردرگمی رسانه‌های امریکا شده بود. آنها مردم ایران را پیرو یک دین بی نهایت بی منطق و ضد مدرن قلمداد می کردند. تمام مطبوعات امریکا بدون استثنا بر این دیدگاه بویژه در مورد مذهب شیعه پافشاری می نمودند.

در این برهه، اشتغال قبلی مطبوعات امریکا به یکی از سنتهای مذهبی و اجتماعی کهن ایران یعنی مراسم عزاداری ایرانیان در ماه محرم بویژه روز عاشورا و نحوه پوشش این مراسم توسط آنها قابل ذکر است. نیوزویک در مقاله ای نوشت:

یک هفته است که شعارهای مردم در همه جای ایران طنین انداز شده است. افراطیون مذهبی از فراز بامهای شهر مقدس قم علیه شاه و شهبانو شعار داده اخراج آنان از ایران را خواستار شده اند. قلدرهای خیابانی در کوچه پسکوچه های بازار فرسوده و خراب تهران پیرانهایشان را چاک داده و سینه کوبان شعار می دادند: گلزار دین را با خون خود یاری کنم. ایران برای برگزاری مراسم روز عاشورا خیز برمی دارد. مسلمانان شیعه - خشن ترین دشمن شاه - در این روز زنجیر زنان به اوج جنون می رسند. خشونتها از هفته پیش آغاز شد.

۲۷۴

مطبوعات امریکا تحلیل درستی از ماهیت و جایگاه سیاسی و اخلاقی محرم و عاشورا نمی دادند و در عوض با بزرگنمایی جنبه های ظاهری و نمایشی آن که از نظر آنان عجیب و غریب بود تصویری برای امریکاییهای مسیحی درست می کردند که گویی انقلابیون ایران علاقه ای به آزادیهای سیاسی نداشته و اسیر مشتی خرافات اند.

یوسف ام. ابراهیم برای نیویورک تایمز و وال استریت ژورنال خبر تهیه می کرد. او تنها گزارشگر امریکایی بود که در مقاله هایش ابعاد انسانی انقلاب ایران را نیز منعکس می ساخت. او در مقاله ای که در اواخر ۱۹۷۸ برای نیویورک تایمز نوشت از دکتر علی شریعتی و نیروی انگیزه بخش اندیشه هایش در تهییج انقلابیون یاد کرد. ابراهیم مقاله اش را با توصیف اوضاع اسف بار زاغه نشینان آغاز کرد و از بازاریان و دانشجویان به عنوان نیروهای حاضر در صف مبارزه با شاه نام برد. در این مقاله می خوانیم:

سایه رعب انگیز شکنجه، زندان، بازداشتهای بی دلیل و حضور مخوف ساواک بر همه جا حکمفرماست. مکالمات تلفنی شنود می شوند و ناراضیان ترجیح می دهند با خبرنگاران در بیرون از هتل ملاقات کنند زیرا مطمئن اند ورود و خروج آنها از دید ساواک پنهان نمی ماند.

آنچه مطبوعات امریکا به هیچ وجه بدان توجه نمی کردند نقش اسلام شیعی به عنوان نیروی مشروعیت بخش و بسیج کننده مردم بود. غافل از آنکه ایرانیان فارغ از طبقه و پایگاه اجتماعی

خود همگی به امام حسین(ع) ارادت می‌ورزند و او را قهرمان بزرگی در عرصه دین و سیاست می‌دانند. زندگی و مرگ امام حسین(ع) برای همه ایرانیان از شهری و روستایی و عشایر، پیام واحدی می‌فرستد.

شاید ملت ایران علی‌الظاهر به شعائر مذهبی پای‌بند نباشند اما در انقلاب ایران و در حرکت‌هایی که می‌خواستند با سرکوبگری شاه درافتند و روش بی‌منطق و ابلهانه او را در غربی کردن کشور رد کنند بنا به همین پیشینه تاریخی دینی و مذهب تشیع بویژه قیام امام حسین(ع) در فرهنگشان به نظام ارزشی سنتی شیعه متوسل شدند. دین به دلایل زیر عامل اعتراض شده بود:

۱- توسعه دروغین به حالت بی‌هنجاری در کشور دامن زده بود.

۲- معادلهای سکولار نیز سرکوب شده بودند.

۳- نسخه بنیادستیزانه شیعه سیاسی برای مبارزه با دیکتاتوری شاه و جلوگیری از حرکت کور او به سوی غربی شدن یک گزینه ایدئولوژیکی اصیل بود.

بازگشت به ارزشهای فطری در شعار انقلابی نه شرقی، نه غربی تبلور یافت. مسیر انقلاب را قانون تاریخ یا سرنوشت تعیین نکرد، بلکه رهبری قاطع و خردمندانه آیت‌الله خمینی از یک سو و سردرگمی و تفرقه نیروهای سکولار از سوی دیگر به اینجا ختم شد که بنیادگرایان توانستند کنترل کامل اوضاع را در کل کشور به دست گیرند.

رسانه‌های آمریکا از ابتدا تا انتهای واقعه انقلاب دائم بر جنبه متعصبانه و افراطی بنیادگرایان دست می‌گذاشتند و عملاً از انسجام و سیاست داخلی نهضت انقلابی بویژه تیزبینی سیاسی اعجاب‌انگیز ملاحا غفلت می‌کردند. گزارشگران امریکایی درک و فهم و تفسیر درستی از نیروهای دخیل در انقلاب نداشتند و در عوض با تکیه بر چارچوبها و کلیشه‌های پوشالی نژادپرستانه، تصویری از تجسم ارتجاع مذهبی از انقلاب ایران می‌ساختند. روزنامه‌نگاران هیچ جایگاهی برای شیعه به عنوان نیرویی فرهنگی قابل‌نبودند؛ نمادهايش را نمی‌فهمیدند و توجهشان به عناصر بنیادگرای جامعه مذهبی اساساً تا بدانجا بود که مؤلفه‌های پیشرو را کاملاً از قلم انداختند.

مطبوعات غرب در انعکاس وقایع انقلاب و توضیح علل مخالفت با شاه به سه محور توجه

داشتند:

۱- منافع مادی روحانیون به واسطه برنامه مدرنیزاسیون شاه به خطر افتاده است.

۲- جامعه مذهبی و رهبرانش یکدست هستند.

۳- عموم مردم ایران در مواجهه با مدرنیزاسیون شاه گیج و منگ شده می‌خواهند به عصر تاریکی بازگردند.

روزنامه نگاران امریکایی در تعقیب سیاه‌نمایی از چهره روحانیون اکثراً بر این دلیل واهی تاکید می‌کردند که روحانیون در دوران انقلاب سفید از زمینهای متعلق به مساجد و منافع حاصل از آنها محروم شده‌اند و از طرفی به خاطر آزادیهای اعطا شده به زنان بسیار خشمگین‌اند. حرکت به جهان مدرن باعث وحشتشان شده و برای بازگشت به وضعیت گذشته، مردم زودباور و احساساتی را تحریک و شاه را سرنگون کردند.

شاه در بیان مطبوعات امریکا آزادکننده زنان بود و انگیزه اصلی مخالفت علما با رژیم پهلوی اساساً ضدیت آنان با آزادی زنان بود. اما جالب است که در انقلاب ۱۹۷۸ ایران، زنانی که در دانشگاه‌های اروپایی و امریکایی تحصیل می‌کردند نیز به انقلاب علاقه مند بوده و در آن شرکت داشتند. مضاف بر اینکه نویسندگان برجسته‌ای از میان زنان همچون سیمین دانشور، هما ناطق و سیمین بهبهانی از انقلاب حمایت می‌کردند. پس این نظریه غلط مطبوعات که خشم از کشف حجاب و یا افزایش فرصتها برای زنان از دلایل عمده شورش علیه سلسله پهلوی بوده به سادگی باطل می‌شود.

با شروع حرکت‌های اعتراضی مردمی در سال ۱۹۷۸، بسیاری از زنان طبقه متوسط به بالا در تظاهرات علیه شاه شرکت نموده به عنوان حرکتی نمادین در اعتراض به مدرنیزاسیون دروغین او و حمایت از زنان طبقه پایین اجتماع که اغلب از روی عادت حجاب دارند، روسری به سر می‌کردند. حجاب ربطی به انقلاب نداشت زیرا بسیاری از زنان ایرانی در پیش از انقلاب نیز محجبه بودند.

هضم انقلاب ایران برای مطبوعات امریکا دشوار و در واقع معضل لاینحل بین‌المللی بود زیرا هم علیه غرب سرمایه‌داری و هم علیه شرق کمونیست شعار می‌داد. انگهایی که مطبوعات غرب معمولاً به خیزشهای ضد امریکایی در دنیا می‌زدند به ایران نمی‌چسبید. از طرفی چون انقلابیون ایران دست به اسلحه نبرده بودند بنابراین مطبوعات برای بدنام کردن انقلاب از انگهای جدیدی استفاده می‌کردند؛ مانند: «فناتیکهای مذهبی»، «بنیادگرایان مسلمان»، «مارکسیستهای اسلامی» و ...

روزنامه نگاری به مثابه سرمایه‌داری

در دنیای معاصر، اولین صفحات تاریخ عمومی را روزنامه نگاران برای مردم می‌نویسند. مطالعه تخصصی و پی‌گیر تاریخ به قشر محدودی منحصر می‌شود و عموم مردم غالباً از طریق اخبار و گزارشهایی که در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ می‌رسند از وقایع داخلی و خارجی کشورهايشان مطلع می‌گردند. آنچه که در جهان معاصر توسط مطبوعات به عنوان جریان یک

واقعه به اطلاع مردم رسانده می شود نه جریان واقعی بلکه تصویر و تصویری است که مطبوعات از آن واقعه ساخته و به مردم خورانده اند.

عجز مطبوعات امریکا از گزارش واقعیهایی که در ایران می گذشت ناشی از ناتوانی یا بی میلی آنها در بکارگیری قضاوتی مستقل از دستورالعملهای پشت پرده مقامات واشنگتن به آنها بود.

اما بر سه عامل دیگر نیز تأکید کردیم که عبارت بودند از نژادپرستی، ایدئولوژی و تأثیرپذیری از فضای جنگ سرد. نکته اساسی اینکه رسانه های امریکا همواره تأثیرپذیری خود را از ایدئولوژی انکار می کنند، ولی در همین ابتدا این نظر را رد کرده بر وجه غالب آن تصریح می کنیم. رفتار مطبوعات را عامل دیگری که به ماهیت رسانه ها به عنوان یک صنعت گره خورده است، نیز توجیه می کند: «اقتصاد و ساختار سازمانی».

در اینجا می پرسیم آیا اهداف تجاری و منفعت طلبانه و ساختار بوروکراتیک رسانه ها در پوشش اخبار خارجی تأثیر می گذارد؟

یکی از نظریاتی که به تشریح نحوه رفتار رسانه های امریکا در پوشش اخبار خارجی پرداخته و به عنوان نظریه ای انتقادی مطرح می شود ماهیت سودجویانه و تجاری نظام رسانه ای امریکا را در تعیین رفتارشان دخیل می داند. طرفداران این نظریه معتقدند مطبوعات برای سودآزایی و کاهش هزینه ها سعی می کنند محتوا و بافت اخبار را به گونه ای تنظیم کنند که فروش روزنامه هایشان را بالا ببرد. بنابراین آنچه که به مطبوعات دیکته می کند دنیا را در چه قابی به مردم نمایش دهند اقتصاد و نیروهای بازار است و نه سیاست و ایدئولوژی.

پروفسور برنارد سی. کوهن، نویسنده کتاب معروف مطبوعات و سیاست خارجی ضمن تبیین ماهیت بازتابی و روتین فعالیت های تحریریه ای، از وجود سه عامل مؤثر در پردازش و ارائه اخبار خارجی توسط مطبوعات نام می برد:

۱- «معیار منفعت طلبانه»

۲- خط مشی هایی که سردبیران و ناشران به عنوان اولویتهای خود تعیین می کنند.

۳- تمایل اکثر رسانه ها به تبعیت از مطبوعات درجه اول و رادیو در درج اخبار خارجی و ارائه تحلیل از آنها.

باتوجه به نتیجه گیری پروفسور کوهن که معتقد است معیار منفعت طلبانه بر حجم خبر خارجی و دامنه پوشش و تعیین ماهیت کلی آن مؤثر است می توان دریافت که او نخستین مقوله را مهم ترین و اصلی ترین عامل تلقی می کند.

مطبوعات در فضای غرب و بویژه امریکا با این استدلال که مردم به اخبار خارجی اشتیاقی

نشان نمی‌دهند و هزینه‌های تهیه این گونه اخبار نیز بسیار سنگین تمام می‌شود تلاش منفعت طلبانه روزنامه نگاران به بهانه خدمت به افکار عمومی ولی در باطن برای حرکت در چارچوب اندیشه کاپیتالیسم را توجیه می‌کنند. با وجود این، پافشاری بر بعد منفعت طلبی و سودافزایی مطبوعات تا بدان حد که به انکار نقش ایدئولوژی منجر شود کسانی را که در رشته‌های مرتبط با مطبوعات و سیاست خارجی تحصیل می‌کنند دست کم به سه شکل دچار بن بست فکری می‌نماید:

۱. اصرار بیش از اندازه بر تأثیر عملیات اقتصادی نظام مطبوعات بر تصمیم‌گیری راجع به موضوع مورد پوشش و میزان رعایت دقت در آن باعث انحراف توجه از ایدئولوژی به عنوان عنصر غالب می‌شود.

۲. در نظریه تجاری از این واقعیت غفلت شده که منابع مورد استفاده در هر صنعتی همواره محدود و در واقع کمیاب‌اند. پس اختصاص منابع محدود در عالم مطبوعات اهمیتی دوچندان می‌یابند.

۳. تأکید بر سودجویی در تعیین رفتار مطبوعات و تحلیل کردن روزنامه‌ها بر اساس نظریه هزینه - سود گره‌گشای این سؤال نیست که چرا ایرانیان در انقلابشان «فناتیکهای مذهبی» معرفی می‌شدند ولی افغانیها مبارزان راه آزادی. تنها یک پاسخ به این سؤال می‌توان داد: ایدئولوژی در پشت این قضایا ایستاده است.

روزنامه نگاری دنباله رو

هر تشکیلاتی بر اساس ایده‌آل و هدف خاصی به وجود می‌آید و افرادی که در آن تشکیلات مشغول به کار یا فعالیت می‌شوند خود، انگاره خویش را حول محور آن ایده‌آل می‌سازند. در واقع در راستای همین هدف است که استانداردها و معیارهای قابل قبول برای اجرای کار آن تشکیلات وضع می‌شود، اخلاق مخصوص به آن کار تعریف می‌گردد، به فردی که در آن تشکیلات مشغول به کار است احساس ارزش می‌بخشد و حمایت از آن کار و هدف را توجیه پذیر می‌کند. ایده‌آل و هدف مورد نظر در بسیاری از مشاغل و حرفه‌ها ساده، ملموس و قابل فهم است و به ندرت مورد تردید قرار می‌گیرد. اما این ایده‌آل و هدف در بعضی حوزه‌ها انتزاعی، پیچیده و چالش پذیرند. مفهوم «بی طرفی» که به عنوان ایده‌آل روزنامه نگاری امریکایی در عصر ما تعریف شده دارای خصوصیات حوزه دوم است.

جامعه مطبوعاتی امریکا مدعی است بی طرف‌ترین و غیر ایدئولوژیک‌ترین رسانه‌های دنیاست. در این برداشت، بی طرفی مترادف با بلوغ و مسئولیت پذیری مطبوعاتی است. مجامع

دانشگاهی مدعی اند که همه نوع نظر و اندیشه در رسانه های غرب، فرصت بیان پیدا می کنند و این اثبات کننده بی طرفی آنهاست. اما از آن سو در کشورهای جهان دوم و سوم در مورد اخبار، دیدگاه متفاوتی دارند و بر کارکرد خبر تأکید می کنند. آنها قصد فروش خبر را ندارند (از این راه درآمد کسب نمی کنند) بلکه دنبال هدف خاصی هستند. بنابراین بی طرفی - یعنی مجال برای ارائه همه نظریات - نه تنها در این کشورها ضرورتی ندارد بلکه مخرب نیز هست.

با استدلال می توان ادعای مالکان رسانه ها مبنی بر رعایت بی طرفی را رد کرد. آنها فقط شعار می دهند. نگرانی آنها در وهله اول سود است و نه خدمت به مردم. تعدادی از روزنامه نگاران هرچند اندک در مورد تحقق شعار بی طرفی در رسانه ها ابراز تردید کرده اند. بسیاری از روشنفکران نیز در اصل وجود چنین ایده آل و هدفی تردید دارند. چپگرایان سنتی در امریکا معتقدند بی طرفی رسانه های امریکا افسانه ای اغواگر برای پنهان سازی این واقعیت است که مطبوعات نه در خدمت مردم که در خدمت منافع مالکانشان هستند. حتی به عینه ثابت شده که گاهی مردم نیز جدیت رسانه ها در مورد رعایت بی طرفی را باور نمی کنند.

از آغاز دوران جنگ سرد تاکنون رسانه های خبری امریکا بنا بر علل و اسباب متعدد و پیچیده ای، اخبار و گزارشهای مربوط به سیاست خارجی و درگیریها را از یک غربال ایدئولوژیکی ساخته دست مقامات و اشنگتن گذرانده و به مردم منتقل کرده اند. و البته تصویر مخدوشی از این طریق به مردم امریکا نشان داده شده است.

در رسانه های امریکا سراغ نداریم که اخبار خارجی بویژه اخبار مقاومت مسلحانه در برابر دولتهای دست نشانده غرب در جهان سوم و تلاش امریکا برای نجات آن دولتها - با مداخله مستقیم یا به روشهای دیگر - را بدون پیشداوری منعکس ساخته باشند.

جالب اینکه اکثریت روزنامه نگاران بر این باورند که کارشان را متعهدانه و با پای بندی به اصول و قواعد بی طرفی انجام می دهند و به غلط تصور می کنند بر پیشداوریهای خود غلبه کرده اند. روزنامه نگار امریکایی معتقد است جوهره کارش ضدایدئولوژی است و ژورنالیسم خوب با تزویر، زبان بازی و عقاید جزمی که صفات اصلی ایدئولوژی است سرسازگاری ندارد. اگر به آنها بگویند در انعکاس اخبار و گزارشها از ارزشهای غالب جامعه خود تأثیر پذیرفته اند آن را به معنای تردید در انگیزه هایشان تلقی می کنند و چنانچه به آنها گفته شود ایدئولوژیک هستند گویی به آنان توهین شده.

رسانه های خبری امریکا بنا به ماهیتشان - هر جا که لازم باشد - به خاطر عمل به مجموعه خاصی از قواعد برای تحقق بی طرفی، راه کشف حقیقت را دور می زنند و طبیعتاً این برخلاف انتظار از آنهاست که نتیجه اش انعکاس دیدگاه و تصویر کج و معوجی از دنیا می شود. این قاعده

در مورد مسائل خارجی را نخبگان سیاست خارجی تعیین می‌کنند و رأی و قضاوت مستقل روزنامه نگار هیچ دخالتی ندارد.

کار روزنامه نگاران در چارچوب نظام اجتماعی است و بالطبع مستقیم یا غیرمستقیم از آن تأثیر می‌پذیرند. روزنامه نگارانی که قواعد دیکته شده حرفه‌ای گری و بی‌طرفی را مو به مو رعایت می‌کنند - البته نباید این دو را یکسان پنداشت - مستثنا از تأثیراتی نیستند که نیروهای غالب اجتماعی بر افکار و عقایدشان می‌گذارد. واقعیت این است که روزنامه نگاران برای اشتغال به کار و فعالیت در عرصه رسانه‌های مطرح و پرتیراژ و صعود از پله‌های رشد و ترقی در این رشته غالباً، به رغم تعهد محکمشان به رعایت انصاف، تعادل، حرفه‌ای گری و قضاوت‌های غیرارزشی، ناخودآگاه مجبور به اتخاذ یک دیدگاه و رویکرد ایدئولوژیکی می‌شوند.

مقصود ما از ایدئولوژی در اینجا یک جهان بینی است که به واسطه ضروریات ناشی از حالت امنیت ملی از جنگ جهانی دوم به این طرف به وجود آمده است. عقیده به برتری کاپیتالیسم لیبرال غرب و معرفی آن به عنوان الگوی توسعه و پیشرفت در بافت و چارچوب پوشش اخبار مربوط به سیاست خارجی و یا مسائل دفاعی در واقع یک امر و رویکرد ایدئولوژیکی است. آنچه که در بحث غلبه ایدئولوژی اهمیت می‌یابد اشتراک در پیشداوریهاست. نظریات شخصی در این مقوله جایگاهی ندارد. لذا وقتی که در داخل یا خارج از یک نظام ژورنالیستی تنها یک جهان بینی که مورد قبول همه است حاکم شده و وجه مشترک آنها می‌شود به هیچ وجه به این جهان بینی به عنوان پیشداوری نمی‌نگرند و چون آن را نظر همگانی تلقی می‌کنند پس ناپیدا و نامرئی می‌گردد.

در موارد بسیاری که تصمیمات روزنامه‌ها در تهیه و تنظیم خبر براساس دغدغه‌های ایدئولوژیکی و منافع ملی صورت می‌گیرد، ملاحظات حرفه‌ای یا اقتصادی به کنار نهاده می‌شود. و به حکم شواهد و قراین فراوان ثابت شده که مطبوعات بیش از آنچه که خود حاضر به اعتراف اند در برابر دولتهایشان سربه زیر و مطیع اند. با مطالعه اخبار و گزارشهای جریانات حساسی که پای منافع امریکا در میان بوده به این نتیجه می‌توان رسید. وقایعی مانند گواتمالا در سال ۱۹۵۴، جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۵، شیلی در سال ۱۹۷۳، تی مور شرقی در سال ۱۹۷۵، نیکاراگوا در سال ۱۹۷۸ و شوروی در دوران جنگ سرد.

روال ثابت روزنامه نگاران در عدول از قضاوت مستقل و پذیرش قالبها، القاب، انگها و ارزیابیهای واشنگتن آثار و پیامدهای قابل پیش بینی داشته است. در این راستا، حضور کوبا در آنگولا به شدت بزرگنمایی می‌شد، اما دخالت امریکا در آنگولا را کم رنگ می‌نمایاندند. فقدان حمایت مردمی از حکومت نظامی لهستان را پررنگ می‌کردند اما از نامشروعیت شاه و رژیمش

در میان مردم ایران حرف و سخنی منعکس نمی کردند، و ...

روزنامه نگار امریکایی هر جا که پای منافع کشورش در میان بوده - خواسته یا ناخواسته، از روی علم به موضوع یا صرفاً از روی جهل - اخبار خارجی را برطبق قواعد، آداب و شعارهایی پوشش داده که منافع آمریکا در آنها لحاظ شود. مطابق این قواعد و در چنین مواردی نه تنها انگیزه های ایدئولوژیکی در پوشش مطبوعاتی رویدادهای خارجی کم نمی شود بلکه بر حرارتش افزوده می گردد.

قواعد بی طرفی ژورنالیستی را طراحی کردند تا روزنامه نگار نتواند ارزشهای شخصی خود را در نگارش اخبار دخالت دهد؛ در واقع مقصود این بود تا به وسیله این قواعد مانعی بر سر راه ایدئولوژی ایجاد کنند. روزنامه نگار با اجتناب از استخدام صفتها، قیدها، گزاره های ارزشی، نظرها، استعارات، تشبیهات، و قیاسهای تند می کوشد اصل بی طرفی را رعایت کند. آنها تنها با نقل قولهای مستقیم یا غیرمستقیم از همه زوایا و ابعاد یک واقعه می کوشند به انصاف و توازن دست یابند. اما قاعده بی طرفی که این همه از آن داد سخن می دادند در مورد وقایع ایران هیچ نقشی در ارائه تصویری درست از نیروهای دخیل در تحرکات سیاسی ایفا نکرد؛ و همان انگها، کلیشه ها و برجسبهایی به کار گرفته شدند که معمولاً توسط مقامات واشنگتن یا نمایندگانشان در مورد مسائل خارجی ساخته می شود.

۲۸۱

قاعده بی طرفی در مطبوعات آمریکا در واقع جایگزین بی خطر و بی دردسری است که بر جایگاه اصول کاری مستند و قضاوت انتقادی تکیه زده است. مبنای این قاعده بر این اصل قدیمی امریکایی استوار است که هرگاه دو ادعای کاملاً متناقض نسبت به حقیقتی مطرح شود حقیقت جایی مابین آن دو ادعاست. متأسفانه در این اصل به هیچ وجه به این احتمال توجه نشده که ممکن است یکی از دو مدعی یا هر دو دروغ بگویند، اطلاعاتشان غلط باشد و یا صرفاً خیالبافی کنند. قضاوت گزارشگر با تکیه بر دانش سیستماتیک از ماجرا می تواند صحت ادعاهای عنوان شده را روشن کند. مع ذلک قواعد دیکته شده صنعت رسانه ای به روزنامه نگار چنین اجازه و مجالی نمی دهد. قواعد بی طرفی، فرصت تجزیه و تحلیل متفکرانه را از روزنامه نگار سلب کرده است.

با ذکر مثالی نحوه تحقق این پدیده شوم را روشن می کنیم. نویسنده نشریه Columbia Journalism Review برای نشریه آتلانتیک مقاله ای درباره رونالد ریگان نوشت. وی با علم به فریبکاریهای ریگان همچنان از استعمال واژه «دروغ» در توصیف اعمال او امتناع کرده بود:

امتناع من از اطلاق لفظ «دروغ» به خاطر تمکین از قاعده بی طرفی روزنامه نگاری بود که

استعمال تلویحی این واژه را حتی در مواردی که استفاده از آن به حکم وجود حقایق عینی لازم است نشانگر پیشداوری خبرنگار تلقی می‌کند.

روزنامه نگار به حکم این قاعده می‌آموزد که واقعیت‌ها را ندید بگیرد. آنچه که خبرنگاران را مستعد پذیرش «واقعیت‌های خاص» و ردّ برخی دیگر می‌کند ایدئولوژی رسوب کرده در ضمیر ناخودآگاه آنان است. تأثیر این پدیده را در پوشش مطبوعات امریکا از اصلاحات ارضی شاه دیدیم.

اشکال بی‌طرفی ژورنالیستی در این است که وسیله را با هدف اشتباه گرفته است. دو عنصر و رکن اولیه در هسته کار ژورنالیستی وجود دارد:

۱- تمکین از قدرت حاکم.

۲- مشاهده ظواهر.

در توجیه رکن اول آورده‌اند که هرگاه اظهارات مقام عالیرتبه‌ای به دقت گزارش داده شود مسئولیت خبرنگار انجام شده و بیش از این حد به معنای نقض محدوده احتیاط گزارشگری است. گزارشگران امریکایی ۲۵ سال برای درک و انعکاس انقلاب سفید، اصلاحات ارضی، مخالفت‌های مذهبیون، انقلاب ۱۹۷۸ و ... به سراغ کاخ سفید، وزارت امور خارجه، صاحب‌نظران مسائل دفاعی و ارکان رژیم شاه می‌رفتند.

در مورد رکن دوم نیز که صرفاً به مشاهده ظواهر تکیه می‌کند؛ باید گفت این عمل و بویژه تفسیر بدون درک و شناخت کامل از عمق یک واقعه مساوی است با تحریف حقیقت. رفتار مطبوعات امریکا در برخورد با بعد مذهبی انقلاب ایران یکی از همین اشتباهات و ناکامیهاست. قیدوبندهای حرفه‌ای ژورنالیستها، منفعت‌طلبی و دید تجاری مطبوعات و جهان بینی خاص حاکم بر آنها اثبات‌کننده این معناسست که ایدئولوژی قطعاً برگزارشهای آنها از مسائل خارجی مؤثر است. اصلاً به همین دلیل که ژورنالیستها خود را بالاتر از ایدئولوژی می‌دانند، مستعد تأثیرپذیری از آن هستند. آنها بنابر اصل شرطی شدن پذیرفته‌اند که با پیروی از قواعد دست و پاگیر بی‌طرفی در واقع از دست ایدئولوژی خلاص شده‌اند؛ و باور می‌کنند که مصون از خطا هستند. اما چنین وضعی اصلاً وجود ندارد و بر اساس همان قواعدی که از آن پیروی می‌کنند تحقق‌پذیر نیست.

ایدئولوژی در روزنامه نگاری به دو شکل مداخله می‌کند:

۱- ایدئولوژی نظام روزنامه نگاری.

۲- ایدئولوژی فردی.

اگرچه لازم نیست هر دو ایدئولوژی با هم شباهت و سنخیت داشته باشند هر چند اغلب به هم

نزدیک اند. اما غلبه ایدئولوژی نظام رسانه‌ای بر ایدئولوژی فردی اساس کار ژورنالیسم را تشکیل می‌دهد.

ایدئولوژی غالب آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم حول محور پذیرش مشروعیت و وضعیت امنیت ملی می‌چرخید. روزنامه نگاران همگی به این عقیده که آمریکا در سطح جهانی با شوروی مبارزه می‌کند سر تسلیم فرود آوردند. در وضعیت مذکور، جنگ بین دو طیف عقیدتی است؛ جنگ آزادی با غیر آزادی؛ امید با یأس؛ کاپیتالیسم سازنده و عملی با کمونیسم ویرانگر؛ و در کل جنگ خیر و شر.

مفاهیم فوق مفاهیمی کاملاً ایدئولوژیکی هستند و در راه تحقق هدف جاه طلبانه آمریکا موسوم به «قرن آمریکایی»، قرن که دنیا به زیر سلطه آمریکا درآمده و برای این کشور جای بهتری خواهد بود، به خدمت گرفته می‌شوند. بدین ترتیب، رسانه‌ها در برخورد با مداخلات آمریکا و شوروی و مسابقه تسلیحاتی همواره معیار دوگانه‌ای را اتخاذ کرده‌اند:

مقاصد و رفتار شوروی همیشه خطرناک و مشکوک است در حالی که اقدامات آمریکا در سایر کشورها درست، لازم و در واکنش به شیظتهای روسهاست. مطبوعات با بدیهی پنداشتن مفروضات جنگ سرد، درگیری و نزاع و اختلاف در دنیا بویژه شورشها و خیزشهای جهان سوم را در بستر پارادایم شرق و غرب تفسیر کرده‌اند. بنابراین، مطبوعات دائماً این خط مشی را تکرار و دنبال می‌کنند که هرگاه شورشی در یکی از کشورهای دست نشانده آمریکا سرکوب نشود شورویها پیروز می‌شوند. انقلاب در این دیدگاه نتیجه تزریق یک ایدئولوژی وارداتی است که اتباع کشور شوروش زده را با فریب به این کار سوق داده است.

رابرت مانوف در رساله‌ای راجع به عصر اتم، وضعیت امنیتی این عصر و پیوند دائمی مطبوعات با دولت نوشته است:

تا اواسط دهه ۱۹۴۰ یک علاقه و میل مشترک بین دولت و مطبوعات وجود داشت که به دولت امکان جنگ می‌داد و به مطبوعات امکان انعکاس آن را. کلید این رابطه پیچیده، دائمی و ثابت در وفاداری و شور و هیجانی بود که جنگ [بویژه به واسطه امکانی که سلاحهای هسته‌ای فراهم می‌کرد] برای حکومت دمکراتیک بدان دامن می‌زد. لکن هیروشیما یک انقلاب نظامی بود که تحولات سیاسی پس از خود را اعلام می‌کرد. تا اواسط دهه ۱۹۶۰ روشن شده بود که رابطه دولت و جامعه مدنی به دست بمب اتم حول محور جنگ و صلح دستخوش تحول اساسی شده است. و این به نوبه خود برای مطبوعات نیز پیامدهای مهمی داشت.

مطبوعات از آن پس در تکمیل روش دنباله‌روی خود نگرش انتقادی به سیاست خارجی و دستگاههای نظامی را کنار گذاشتند. عملکرد مطبوعات آمریکا در ایران با روشهایی که در

پوشش اخبار و گزارشهای سایر کشورهای جهان سوم به کار می بردند انطباق داشت. دلیل این امر را ایدئولوژی جنگ سرد باید جست که تنها و تنها درگیری شرق و غرب را مهم و زیاد می دانست. طبق این دیدگاه سرنوشت جهان به رقابت آمریکا و شوروی گره خورده است و جنگ فقیر و غنی یا ظلم و آزادیخواهی معنا، مفهوم و جایگاهی ندارد. رابطه (تنش) شمال صنعتی غنی با جنوب در حال توسعه فقیر از ارزش ذاتی برخوردار نیست. زمانی هنری کیسینجر با گستاخی تمام این دیدگاه را بیان کرد و مطبوعات این گونه به نقل آن پرداختند:

از جنوب چیز قابل اعتنایی حاصل نمی شود. تاریخ هرگز در جنوب متولد نشده است. محور تاریخ از مسکو آغاز می شود، به بن می رود، از واشنگتن عبور می کند و به توکیو ختم می شود. اتفاقات جنوب فاقد اهمیت اند.

پس اکنون که تاریخ در جنوب نوشته نمی شود، اخبار هم در آنجا ساخته نمی شود. با مطالعه اخبار می فهمیم که رسانه های خبری عموماً این اندرز را شنیده و به کار بسته اند. رسانه ها در انعکاس اخبار خارجی فقط به اروپای غربی و شوروی پرداخته اند. در انعکاس اخبار جهان سوم در بهترین حالت قابل تصور از موضعی ارباب منشانه و در بدترین حالت نیز از موضع داروینسم اجتماعی به قضایا نزدیک شده اند.

مبارزه مردم ایران با ساختارها و سنتهای غلط گذشته اش هیچ گاه چه قبل از انقلاب و چه در خلال آن، توسط سیاستمداران و مطبوعات امریکا مطرح نمی شد. مردم جهان سوم بنا بر مفروضات از پیش ساخته در مطبوعات امریکا و گرایش آنها به نادیده گرفتن تاریخ، چنین تصویر می شوند که صرفاً از کمبودها و مشکلات مادی به خشم می آیند و شورشهای گاه و بی گاهشان فاقد ابعاد اخلاقی یا سیاسی است؛ لذا اعتراضات جهان سوم در قضاوتهای مطبوعات امریکا اتفاقاتی بی ارزش و حقیرند. بدین منوال مردم امریکا تا زمانی که یک خیزش یا انقلاب بزرگ و کوبنده به راه نیفتاده باشد عمدتاً از وقایع کشورهای متحد و وفادار به امریکا در جهان سوم، مانند سوموزا در نیکاراگوا، پینوشه در شیلی و مارکوس در فیلیپین، بی خبر نگاه داشته می شوند.

پس عجیب نیست که تحقیر جهان سوم یکی از جنبه های اساسی ایدئولوژی حاکم بر امریکا و تفکر مقامات این کشور است و مطبوعات نیز عملکرد خود را در تبعیت از این ایدئولوژی تنظیم می کنند. ایران تا سال ۱۹۷۸ یکی از مهم ترین هم پیمانان امریکا در میان جهان سومها به شمار می رفت. مع ذلک از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۷۵ در میان ۲۵ کشوری که غالباً در شبکه های تلویزیونی امریکا از آنها نام برده می شد جایگاهی نداشت. جایگاه اول در اشغال ویتنام جنوبی بود و روسیه، اسرائیل، ویتنام شمالی، فرانسه، انگلیس و .. به ترتیب در رده های بعدی

می‌ایستادند. این نمونه بارزی است از تحقیر ایران در رسانه‌های خبری آمریکا. از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ ایران به رده پنجم صعود کرد و این جایگاه با آغاز انقلاب ایران به رده بالاتری ارتقا یافت. کمیت پوشش ایران در مطبوعات آمریکا از سال ۱۹۷۵ به بعد افزایش یافت ولی بعد تجاری و اقتصادی روابط ایران و آمریکا بر ابعاد سیاسی می‌چربید. نمادها و اصطلاحات انقلاب با پیش زمینه‌ها و باورهای روزنامه‌نگاران آمریکایی تضاد شدیدی داشت. به هر حال آنها مسیحی هستند و طرفدار اندیشه سکولار و جدایی دین از سیاست که در سنت فرهنگی و سیاسی کشورشان ریشه دارد. قطعاً این دو عامل در نوع نگرش آنها به پوشش اخبار و گزارشهای ایران دخالت داشته است. ایدئولوژی در کار آنها یک عنصر و رکن ثابت و نژادپرستی، یک متغیر محسوب می‌شود.